

غرب شناسی معاصر

جلد اول



آیة اللہ سید رضا حسینی نسب



پیشگفتار

دنیای غرب، با پشت سر گذاشتن جنگ های جهانی اول و دوم، دچار تحولات عظیمی گردید که چهره این بخش از جهان را تغییر داد.

در جنگ جهانی اول که از سال 1914 تا 1918 میلادی ادامه داشت، امپراتوری های قدرتمند اروپا مانند امپراتوری آلمان، امپراتوری تزارهای روسیه و امپراتوری "اتریش-مجارستان" متلاشی گردیدند و به کشورهای کوچکتری مانند جمهوری آلمان، دولت یوگسلاوی، لهستان، "چک-اسلواکی"، جمهوری اتریش، جمهوری مجارستان و پادشاهی اسلاوها در صربستان، تغییر شکل دادند.

در پایان جنگ جهانی دوم نیز که از سال 1939 تا 1945 میلادی ادامه یافت، کشور آلمان، به دو بخش

تجزیه شد و برخی از کشورهای دیگر مانند ایتالیا، به اشغال متفقین درآمدند.

همزمان با فروپاشی امپراتوری های اروپا، دو امپراتوری "اتحاد جماهیر شوروی" و "ایالات متحده آمریکا" به عنوان دو ابرقدرت بزرگ جهانی، به وجود آمدند.

بنا بر این، مرکز ثقل اقتدار سیاسی و نظامی جهان، از قاره اروپا به دویخس دیگر از جهان، یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان دو ابرقدرت جدید، منتقل گردید.

دولت های اروپایی در دوران پس از جنگ های جهانی، چاره ای جز تقسیم شدن و پیوستن به یکی از آن دو ابرقدرت، نداشتند.

بر این اساس، برخی از کشورها در غرب اروپا مانند انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، دانمارک، ایسلند، هلند، لوکزامبورگ، پرتغال، آلمان غربی و نروژ؛ به بلوک غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا پیوستند و

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی "ناتو" (NATO) را تشکیل دادند. اما سرزمین هایی در شرق اروپا مانند لهستان، آلمان شرقی، آلبانی، رومانی، چک-اسلواکی، بلغارستان، و مجارستان؛ در بلوک شرق، به رهبری اتحاد جماهیر شوروی، قرار گرفتند و "پیمان ورشو" (Warsaw Pact) را به وجود آوردند.

از آن پس، رقابت های تند، همراه با تنش های سیاسی و اقتصادی میان دو ابرقدرت و متحدان آنها به وجود آمد که به عنوان جنگ سرد، نامیده می شود.

دوران جنگ سرد

"جنگ سرد" در اصطلاح معاصر، به نبرد و درگیری در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی، تبلیغات و جنگ روانی، رقابت های تسلیحاتی و فضایی، تنش های ژئوپلیتیکی و جنگ های نیابتی، اطلاق می شود.

جنگ سرد میان دو ابر قدرت آمریکا و شوروی، پس از پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی آغاز گردید و با موضع گیری آشکار و مستقیم ایالات متحد آمریکا در سال 1947 میلادی، تشدید شد.

گرچه آمریکا و شوروی در طول جنگ جهانی دوم، متحدان یکدیگر بودند و در جبهه متفقین بر ضد جبهه محور می جنگیدند، اما پس از پیروزی بر دولت های

جبهه محور، به دلیل رقابت های سیاسی و اختلافات ایدئولوژیکی، در برابر یکدیگر صف آرایی کردند.

ایالات متحده آمریکا به عنوان سردمدار بلوک کاپیتالیسم و سرمایه داری آزاد، بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به عنوان فرمانروای اصلی بلوک کمونیسم و نظام اشتراکی، به مقابله برخاست.

گرچه این نبرد، به صورت جنگ مستقیم نظامی میان دو ابر قدرت نبود، اما هر یک از آنان، در صدد برآمد تا با ابزارهای و تاکتیک های جنگ سرد به مهار دیگری پردازد.

اتحاد جماهیر شوروی پس از غلبه بر آلمان و متحدان آن در سال 1945 میلادی، با تکیه بر حضور ارتش سرخ در کشورهای اروپای شرقی، حکومت های دست نشانده کمونیستی خود را در کشورهای بلغارستان، مجارستان، لهستان و رومانی روی کار آورد.

همچنین، نیروهای کمونیستی در کشور یونان تحت عنوان "ارتش آزادیبخش خلق کمونیست" که از حمایت شوروی برخوردار بودند، در سال 1946 میلادی، با نیروهای هوادار غرب که از حمایت انگلستان بهره مند بودند، به نبرد پرداختند. در این نبرد، طرفداران شوروی بر طرفداران انگلستان، پیروز شدند. در آن ایام، مشکل مشابه یونان، برای ترکیه نیز، بروز کرد.

از اینرو، ایالات متحده آمریکا با احساس خطر از گسترش کمونیسم در آن منطقه، طرحی را به عنوان "دکترین ترومن" به منظور مهار کردن نیروهای کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی، ارائه داد.

دکترین ترومن

"هری ترومن" (Harry Truman) رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، در سال 1947 میلادی، طرحی را که به

عنوان "دکتورین ترومن" (Truman doctrine) معروف گردید، به کنگره آمریکا ارائه داد.

برخی از موارد این طرح بدین شرح بودند:

- پشتیبانی از ملت‌ها در برابر تحمیل اقلیت‌های مسلح و دخالت‌های خارجی.
- محدودیت این حمایت‌ها به ارائه کمک‌های مالی و اقتصادی.
- درخواست اختصاص مبلغ چهارصد میلیون دلار از طرف کنگره آمریکا برای حمایت از ملت‌های مذکور در یونان و ترکیه.

بدین وسیله، طرح ابرقدرت آمریکا برای مقابله با ابرقدرت شوروی، به صورت رسمی و آشکار، تبیین گردید و به مورد اجرا گذاشته شد.

طرح مارشال

طرح مارشال (Marshall Plan)، در جهت گسترش نفوذ آمریکا در قاره اروپا، به منظور تقویت اقتصاد دولت های بلوک غرب، و مقابله با توسعه نیروهای کمونیستی که از پشتیبانی شوروی برخوردار بودند، در سال 1948 میلادی ارائه و اجرا گردید.

به موجب این طرح، ایالات متحده آمریکا مبلغ سیزده میلیارد دلار که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بود، به کشورهای اروپای غربی، اعطا نمود.

شورای همکاری اقتصادی

در مقابل طرح مارشال، اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق در سال 1949 میلادی، سازمان

مشترکی تحت عنوان "شورای همکاری اقتصادی"
(Comecon) به وجود آوردند.

این سازمان در بدو امر، شامل اتحاد جماهیر شوروی، بلغارستان، مجارستان، چک-اسلواکی، لهستان و رومانی می شد. کشورهای دیگری نیز مانند آلبانی، کوبا، آلمان شرقی، ویتنام و مغولستان نیز، به آن شورا پیوستند.

محاصره برلین

یکی از بحران های خطرناکی که در دوران جنگ سرد اتفاق افتاد، محاصره شهر برلین توسط اتحاد جماهیر شوروی بود.

شوروی از آن جهت که متحمل بیشترین تلفات در جریان جنگ جهانی دوم و تسخیر شهر برلین گردیده

بود، خود را بیش از کشورهای دیگر در جبهه متفقین، شایسته تسلط بر آن شهر و ضمیمه کردن آن به قلمرو نفوذ خویش می دانست.

از اینرو، حزب کمونیست آلمان که وابسته به شوروی بود، بخش آلمان شرقی را به کنترل خود درآورد.

بخش های دیگر آن سرزمین که به عنوان آلمان غربی نامیده شدند، به تصرف سه دولت دیگر متفقین، یعنی آمریکا، انگلستان و فرانسه، درآمدند.

سه دولت یادشده در سال 1948 میلادی در صدد برآمدند تا سرزمین های تحت کنترل خود در آلمان غربی را در هم ادغام کنند و به صورت کشوری واحد درآوردند. از اینرو، شوروی به منظور تحکیم کنترل خود بر شهر مهم برلین، به محاصره آن دست زد و راههای مواصلاتی دولت های سه گانه مذکور را به مناطق تحت تصرّفشان در شهر برلین، مسدود ساخت.

گرچه این اقدام تند شوروی، رفتاری جنگ طلبانه بود، اما دولت های آمریکا، انگلستان و فرانسه، از شروع جنگ جهانی دیگری ابا داشتند. بدین جهت، به جای آغاز جنگی دیگر با شوروی برای گشودن راه های زمینی برلین، اقدام به برقراری پل هوایی میان مناطق تحت تصرف خود و نیروهای خود در شهر برلین کردند تا کالاهای مورد نیاز را به دست آنان برسانند.

محاصره برلین، تا ماه مه سال 1949 میلادی ادامه داشت.

ناسازگاری شوروی ها با سه قدرت دیگر غربی، موجب تجزیه آلمان به دو کشور جداگانه به شرح ذیل گردید:

- کشور "جمهوری فدرال آلمان" (آلمان غربی) که در ماه سپتامبر 1949 بنیانگذاری شد.

• کشور "جمهوری دموکراتیک آلمان" (آلمان شرقی) که در ماه اکتبر همان سال، تاسیس گردید.

شهر برلین نیز، میان آلمان غربی و آلمان شرقی، تقسیم شد.

استراتژی "مهار"

راهبرد "مهار" (Containment) یک استراتژی در عرصه ژئوپلیتیک به منظور پیشگیری از گسترش کمونیسم و کنترل نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد بود که نخستین بار توسط یک سیاستمدار آمریکایی به نام جرج کنان (George Kennan) در سال 1947 میلادی ارائه شد. وی، خطر توسعه طلبی شوروی در سطح جهان و لزوم موضع گیری مقتدرانه در برابر آن را تبیین کرد.

این طرح، پس از وقوع بحران محاصره برلین توسط نیروهای شوروی، از سال 1948 میلادی به صورت جدی مورد اهتمام ایالات متحده آمریکا قرار گرفت.

در راستای این راهبرد، پیمان های دفاعی مهمی بدین شرح، به وجود آمدند:

- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO)
- سازمان پیمان مرکزی (CENTO)
- سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (SEATO)

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)

این معاهده دفاع جمعی، در سال 1949 میلادی، تحت عنوان "سازمان پیمان آتلانتیک شمالی" (North Atlantic Treaty Organization "NATO") محقق گردید. کشورهای ایالات متحده آمریکا،

انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، دانمارک، ایسلند، هلند، لوکزامبورگ، پرتغال، نروژ و کانادا؛ نخستین اعضاء آن بودند. ولی در طول زمان کشورهای دیگری نیز، به پیمان یادشده پیوستند.

تعداد کشورهای عضو در این پیمان، در سال 2024 میلادی، به 32 عضو رسید.

بر اساس ماده پنجم این پیمان، در صورتی که یکی از اعضاء "ناتو" مورد هجوم مسلحانه قرار بگیرد، همه اعضاء این سازمان، باید به دفاع از آن کشور برخیزند.

پیمان ورشو

پس از تشکیل سازمان "ناتو"، اتحاد جماهیر شوروی و هم پیمانانش در بلوک شرق، در سال 1955 میلادی، "معاهده دوستی، همکاری و کمک های متقابل" را به

وجود آورد، که به عنوان پیمان "ورشو" (Warsaw) معروف است.

نخستین اعضاء این معاهده عبارت بودند از کشورهای اتحاد جماهیر شوروی، لهستان، آلمان شرقی، آلبانی، رومانی، چک-اسلواکی، بلغارستان، و مجارستان. سرزمین های بلاروس و اوکراین در آن زمان، تحت تصرف اتحاد جماهیر شوروی قرار داشتند.

بر اساس معاهده "ورشو"، همه اعضاء آن موظف بودند تا از مداخله در امور یکدیگر پرهیزند و در صورتی که یکی از آنها مورد حمله مسلحانه دشمن قرار گیرد، دیگر اعضاء باید به حمایت از آن بشتابند.

بدین صورت، یک تقابل نظامی حساس در زمان جنگ سرد، میان دو پیمان "ناتو" و "ورشو"، به وجود آمد.

همزمان با تشکیل سازمان های دفاع جمعی مانند "ناتو" و امثال آن توسط بلوک غرب به منظور مقابله نظامی و تسلیحاتی با بلوک شرق، ایالات متحده آمریکا تلاش کرد با تصویب طرح های همیاری اقتصادی مانند "قانون امنیت متقابل"، راه مقابله اقتصادی دولتهای بلوک غرب بر ضد نفوذ شوروی و متحدانش را نیز، هموار سازد.

قانون امنیت متقابل

قانون امنیت متقابل (Mutual Security Act) به منظور حمایت مالی آمریکا به کشورهای متحد خود به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم و مقابله با نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، در سال 1951 میلادی توسط رئیس جمهور آمریکا (هری ترومن) به تصویب رسید.

این طرح، جایگزین برنامه مارشال گردید که از سال 1948 میلادی، به مورد اجرا گذاشته شده بود.

این طرح، شامل اعطای میلیاردها دلار کمک های بلاعوض به کشورهای اروپای غربی می شد، تا بتوانند بر مشکلات اقتصادی خود غلبه کنند و زمینه برای رشد حرکت های سوسیالیستی و کمونیستی فراهم نشود.

جنگ کره

شبه جزیره کره با نظام پادشاهی، از سال 1910 میلادی، به اشغال امپراتوری ژاپن درآمد و به خاک آن کشور ضمیمه شده بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، کره از دست امپراتوری ژاپن خارج شد. اما دو قدرت اصلی که بر ضد ژاپن در شرق

آسیا می جنگیدند، یعنی آمریکا و شوروی، پس از شکست دادن ژاپن و تصرّف شبه جزیره کره، آن سرزمین را به دو بخش کره شمالی و کره جنوبی تقسیم کردند. کره شمالی با نام "جمهوری خلق کره" با نظام کمونیستی، تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. در حالی که کره جنوبی با عنوان "جمهوری کره" با نظامی مشابه غرب، زیر چتر حمایت ایالات متحده آمریکا قرار داده شد.

مدار 38 درجه شمالی، به عنوان مرز میان کره شمالی و کره جنوبی، تعیین گردید.

نیروهای نظامی کره شمالی در ماه ژوئن سال 1950 میلادی، به منظور گسترش سیطره خود بر کل آن شبه جزیره، به کره جنوبی حمله کردند و شهر "سئول" را به تصرّف خود درآوردند.

ایالات متحده آمریکا به منظور حفظ سرزمین کره جنوبی که تحت حمایت خود داشت، یک نیروی نظامی را به فرماندهی ژنرال داگلاس مک آرتور به یاری کره جنوبی فرستان و توانست در ماه سپتامبر همان سال، قوای کره شمالی را شکست دهد و شهر "سئول" را آزاد کند و شهر "پیونگ یانگ" را در ماه اکتبر همان سال، به تصرف خود درآورد و سربازان کره شمالی را تا مرز چین، تعقیب کند.

در این هنگام، حکومت چین کمونیست به فرماندهی "مائوتسه تونگ"، در ماه نوامبر همان سال، به منظور حمایت از فرمانروایان کره شمالی، وارد جنگ شد و نیروهای مشترک آمریکا و کره جنوبی را وادار به عقب نشینی کرد.

پس از سالها نبرد خونین در آن شبه جزیره، سرانجام در روز بیست و هفتم ژوئیه سال 1953 میلادی، قرارداد آتش‌بس میان سران دو کره به امضا رسید.

جنگ کره، آژیر خطر را برای کشورهای غربی در شرق آسیا به صدا در آورد و موجب تشکیل دو سازمان دفاع جمعی به نام سازمان "سیتو" و سازمان "سنتو" در دوران جنگ سرد، گردید.

تشکیل سازمان "سیتو"

سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی "سیتو" (Southeast Asia Treaty Organization - SEATO)، در سال 1954 میلادی، توسط کشورهایی که دارای منافع در جنوب شرق آسیا بودند، به منظور

پیشگیری از نفوذ کمونیسم و کشورهای حامی آن مانند شوروی و چین، تاسیس گردید.

اعضاء این معاهده نظامی عبارت بودند از:

ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، استرالیا، پاکستان، فرانسه، تایلند، فیلیپین و نیوزیلند.

پیوستن پاکستان به آن سازمان، به این دلیل بود که در آن زمان، پاکستان شامل کشور امروزی بنگلادش نیز می‌گردید که به منطقه جنوب شرق آسیا نزدیک بود.

هریک از آمریکا و انگلستان و فرانسه نیز، دارای مستعمرات و مناطق نفوذی در آن بخش از جهان بودند.

ستاد مرکزی سازمان "سیتو" در شهر بانکوک در کشور تایلند مستقر بود.

یادآور می شود این سازمان در سال 1977 میلادی، به دلیل اختلافات داخلی و عدم انسجام میان اهداف همه اعضا آن، تعطیل گردید.

تاسیس سازمان "سنتو"

در سال 1955 میلادی، سازمان پیمان مرکزی "سنتو" (Central Treaty Organization - CENTO)، به منظور ایجاد سپری در برابر نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و گسترش کمونیسم در منطقه خاور میانه، تشکیل گردید.

اعضای این سازمان دفاع جمعی عبارت بودند از:

انگلستان، ترکیه، عراق، ایران و پاکستان.

ایالات متحده آمریکا به دلیل اختلاف ارکان نظام آن کشور در این زمینه، از عضویت رسمی در این سازمان دفاعی مشترک، خودداری کرد.

ستاد مرکزی این سازمان نظامی، از سال 1955 تا 1958 میلادی در شهر بغداد در کشور عراق قرار داشت، اما از سال 1958 به شهر آنکارا در کشور ترکیه منتقل شد.

سازمان سنتو، در سال 1979 میلادی، منحل گردید.

دیوار برلین

یکی از مظاهر جنگ سرد میان بلوک شرق و بلوک غرب، ایجاد دیوار برلین بود که آن شهر بزرگ را به دو قسمت تقسیم می کرد.

نیکیتا خروشچف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی در سال 1958 میلادی، در صدد برآمد تا شهر برلین را از نیروهای آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی خالی سازد و آن شهر را به صورت کامل در اختیار آلمان شرقی قرار دهد. وی از اینرو، کشورهای غربی را تهدید کرد، اما با مقاومت آن‌ها مواجه شد.

پس از اصرار کشورهای غربی در جهت ابقاء نیروهای خود در برلین غربی، رهبران دولت برلین شرقی که بخش شرقی آن شهر را در تصرف خود داشتند، تصمیم گرفتند تا میان دو بخش شهر برلین، دیوار مستحکمی ایجاد کنند تا مرز میان آلمان شرقی و آلمان غربی در وسط آن شهر باشد و از پیوستن مردم آلمان شرقی به بخش آلمان غربی جلوگیری شود.

ساختن این دیوار به طول 155 کیلومتر از روز سیزدهم ماه اوت سال 1961 میلادی توسط نیروهای دولت آلمان شرقی آغاز گردید.

حدود چهل و پنج کیلومتر از این دیوار، در میان شهر برلین قرار داشت و آن شهر را به دو بخش مجزا تقسیم کرده بود.

دولت آلمان شرقی در سرتاسر آن دیوار، موانع دیگری مانند سیم خاردار و برج های دیده بانی با نگهبانان مسلح و منطقه حائل به وجود آورد، و از هرگونه عبور و مرور به آن سوی دیوار، ممانعت می کرد.

سرانجام، دیوار برلین در سال 1989 میلادی توسط مردم، فرو پاشید. یک سال بعد از آن، دو بخش آلمان شرقی و آلمان غربی به یکدیگر پیوستند و دوباره یک کشور واحد را تشکیل دادند.

بحران کوبا

انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو بر ضدّ حکومت استبدادی فولجنسیو باتیستا (Fulgencio Batista) در سال 1959 میلادی به پیروزی رسید. نظام حکومتی جدید به ریاست کاسترو، بر اساس کمونیسم و تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی بود.

از اینرو، ایالات متحده آمریکا در صدد برآمد تا گروهی از معارضان دولت جدید کوبا را در آمریکا سازماندهی کند تا با کودتای نظامی بر ضدّ دولت فیدل کاسترو، حکومت کمونیستی او را سرنگون کنند.

نیروهای آموزش دیده معارض به دستور جان اف. کندی، رئیس جمهور آمریکا، در سال 1961 میلادی به منطقه ای در دریای کارائیب در جنوب کوبا به نام "خلیج خوک ها" (Bahía de Cochinos) هجوم بردند

تا در موعد مقرر، به کوبا حمله کنند و نظام نوپای آن را شکست دهند.

این عملیات به دلیل اینکه بر اساس اطلاعات نادرست و تاکتیک های ناشیانه طراحی شده بود، شکست خورد. گروهی از مهاجمان کشته شدند و جمع بزرگی از آنان نیز، به اسارت سپاهیان فیدل کاسترو درآمدند.

به دنبال تلاش ناکام آمریکا در جهت سرنگونی دولت کوبا، و پس از استقرار سلاح های هسته ای ایالات متحده آمریکا در کشور ترکیه؛ اتحاد جماهیر شوروی به رهبری خروشچف در سال 1962 میلادی، در صدد برآمد تا موشک های اتمی خود را در کشور کوبا در نزدیکی مرزهای جنوبی آمریکا مستقر سازد.

این تصمیم شوروی برای آمریکا غیر قابل تحمل بود. نیروهای مسلح آمریکا، کوبا را به محاصره دریایی

درآوردند و از ورود هرگونه کشتی به آن منطقه جلوگیری کردند.

جان کندی به صورت رسمی از خروشچف خواست تا موشک های هسته ای را از کوبا خارج سازد. خروشچف نیز، خواستار برچیده شدن موشک های اتمی آمریکا در ترکیه شد.

بحران موشکی کوبا، دو ابرقدرت آمریکا و شوروی را در آستانه یک جنگ تمام عیار جهانی دیگر قرار داد.

سرانجام، با توافق رهبران دو کشور آمریکا و شوروی مبنی بر تضمین عدم حمله آمریکا به کوبا و برچیده شدن موشک های هسته ای دو کشور در خاک ترکیه و کشور کوبا، این بحران در روز بیست و هشتم اکتبر 1962 میلادی، پایان یافت.

جنگ ویتنام

سرزمین ویتنام در جنوب شرق آسیا، از دهه 1880 میلادی، مورد هجوم نیروهای استعماری فرانسه بود و از سال 1887 میلادی، تحت سلطه کشور فرانسه قرار گرفت.

امپراتوری ژاپن در جریان جنگ جهانی دوم، در سال 1941 میلادی به منطقه "هندوچین" (که امروزه شامل ویتنام، تایلند، کامبوج، سنگاپور، مالزی، میانمار و لائوس می گردد) حمله کرد و ویتنام را از دست فرانسوی ها خارج ساخت و به تصرف خود در آورد. پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، امپراتوری شکست خورده ژاپن، منطقه "هندوچین" را ترک کرد.

هنگامی که نیروهای فرانسوی خواستند دوباره به سرزمین ویتنام باز گردند و آن کشور را مجدداً به تصرف خود درآوردند، با مقاومت نیروهای ملی و مبارز کشور ویتنام در سازمان ویت مین به رهبری هوشی مین (Ho Chi Minh) مواجه گردیدند و در سال 1954 میلادی، از آن سرزمین، بیرون رانده شدند.

پس از خروج نیروهای فرانسوی از ویتنام، آن کشور به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد.

یک دولت ملی گرا به رهبری هوشی مین که تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی بود، در بخش ویتنام شمالی مستقر شد.

گروه های طرفدار غرب و ایالات متحده آمریکا نیز، یک دولت استبدادی را تحت حمایت آمریکا به ریاست نگو دین دیم (Ngo Dinh Diem) در ویتنام جنوبی به وجود آوردند.

سازمان آزادی بخش ملی ویتنام به نام "ویت کنگ" (Viet Cong) که نیروهای پارتیزانی آن در ویتنام جنوبی حضور داشتند، مسئولیت جنگ با دولت دست نشانده آمریکا در ویتنام جنوبی را بر عهده گرفت.

بنا بر این، جنگ میان دولت ملی گرای ویتنام شمالی تحت حمایت شوروی و سازمان "ویت کنگ" از یکسو، بر ضد دولت دست نشانده آمریکا در ویتنام جنوبی و قوای حامی آن از سوی دیگر، به وقوع پیوست.

دولت ایالات متحده آمریکا در زمان ریاست جمهوری جان کندی، از طریق کمک های مالی و تسلیحاتی، از دولت طرفدار خود در ویتنام جنوبی حمایت می کرد.

نگو دین دیم ، به دلیل بی کفایتی و استبداد به رأی و ناتوانی در جذب مردم، در نبرد با سازمان آزادی بخش "ویت کنگ"، ناکام ماند.

ایالات متحده آمریکا با همکاری جمعی از فرماندهان طرفدار خود در ویتنام جنوبی، در سال 1963 میلادی، نگو دین دیم را برکنار ساخت و یک دولت نظامی را در ویتنام جنوبی روی کار آورد.

پس از شکست های پی در پی دولت جدید نظامی طرفدار آمریکا در ویتنام جنوبی، لیندن جانسن (Lyndon Johnson) رئیس جمهور ایالات متحده که پس از جان کندی انتخاب شده بود، در سال 1964 میلادی در صدد برآمد تا نیروهای نظامی آمریکایی را در سطحی گسترده به ویتنام اعزام کند و به صورت مستقیم، وارد جنگ شود.

هجوم نیروهای نظامی آمریکا به ویتنام، آتش جنگی طولانی را در آن سرزمین بر افروخت که تا سال 1975 میلادی ادامه یافت.

چریک های سازمان آزادی بخش "ویت کنگ" که برای رهایی کشورشان از سلطه آمریکا می جنگیدند، توانستند خسارات زیادی را به ارتش ایالات متحده آمریکا وارد سازند

از سوی دیگر، بمباران های دهشتناک و کشتارهای وحشیانه اهالی ویتنام توسط ارتش آمریکا، احساسات مخالفان جنگ در ایالات متحده آمریکا و جهان را برانگیخت و موجب اعتراضات گسترده مردم به ادامه نبرد آمریکا در ویتنام شد.

از اینرو، ریچارد نیکسون (Richard Nixon)، رئیس جمهور وقت آمریکا، موافقت خود را برای خروج نیروهای نظامی آمریکا از ویتنام در سال 1973 میلادی، اعلام کرد.

پس از خروج قوای نظامی آمریکا، نیروهای دولت ویتنام شمالی به پیشروی خود در بخش ویتنام جنوبی ادامه

دادند و در سال 1975 میلادی، شهر بزرگ سایگون (Sài Gòn) را که پایتخت ویتنام جنوبی بود، تصرف کردند و نام آن را به شهر "هوشی مین" (HỒ Chí Minh) تغییر دادند.

بدین سان، جنگ ویتنام در روز 30 آوریل 1975 میلادی به پایان رسید.

سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی

ژوزف استالین که پس از مرگ دلادیمیر لنین در سال 1924 میلادی، رهبری مطلق اتحاد جماهیر شوروی را بر عهده گرفته بود، در طول دوران جنگ جهانی دوم، نقش مهمی را در بسیج نیروهای نظامی شوروی و پیروزی بر ارتش آلمان و کشورهای جبهه "محور" ایفا کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، استالین با شیوه حکومت های مطلقه در صدد اداره امور حکومت شوروی و کشورهای تابعه در بلوک شرق برآمد.

وی تلاش کرد با تکیه بر نیروی کار کارگران در افزایش تولید و گسترش سرمایه، وضعیت اقتصادی کشور روسیه را بهبود بخشد. از اینرو، تولیدات صنعتی آن کشور تا سال 1950 میلادی، به میزان چهل درصد

نسبت به میزان تولیدات صنعتی قبل از جنگ جهانی دوم، افزایش یافت.

علاوه بر گسترش تولیدات صنعتی، توسعه میادین نفت در آسیای مرکزی و منطقه "سیبری"، منافع سرشاری را نصیب اتحاد جماهیر شوروی ساخت.

بر این اساس، اتحاد جماهیر شوروی تا سال 1953 میلادی، توفیقات بزرگی را در زمینه تاسیس زیر ساختها و کارخانه های عظیم صنایع سنگین، ساخت هواپیماهای جنگنده میگ و گسترش تولید سلاح های هسته ای به دست آورد.

استالین، تمرکز گرایی مطلق و شیوه استبدادی را سرلوحه حکمرانی خود قرار داد و مخالفان خویش را به شدت سرکوب کرد و یا با توسل به ترور، آنان را از سر راه خود برداشت.

سرانجام، استالین در روز پنجم ماه مارس 1953 میلادی، درگذشت.

پس از مرگ استالین، گئورگی مالینکوف برای مدّت کوتاهی در سال 1953 میلادی، زعامت حزب کمونیست شوروی را بر عهده گرفت ولی پس از حدود یک هفته از این سمت کنار رفت و نیکیتا خروشچف به عنوان رهبر حزب مذکور انتخاب شد.

گئورگی مالینکوف در مقام نخست وزیری، امور اجرایی اتحاد جماهیر شوروی را در دست گرفت. دوران زمامداری وی، همراه با درگیری های درون حزبی و داخلی بود و سرانجام، در سال 1955 میلادی مجبور شد از مقام نخست وزیری نیز، استعفا دهد.

نیکیتا خروشچف، که رهبری حزب کمونیست شوروی را از سال 1953 میلادی بر عهده داشت، در سال 1958، مقام نخست وزیری و ریاست امور اجرایی

کشور را نیز بدست آورد و به عنوان رهبر مطلق اتحاد جماهیر شوروی، تا سال 1964 میلادی، حکومت کرد.

وی تلاش کرد تا با بیان انتقادهای گزنده از روش حکمرانی استالین و خشونت ها و ترورهای زمان او، از شدت شیوه های استبدادی در اداره امور شوروی بکاهد و از اینرو، اردوگاه های کار اجباری را منحل ساخت و آزادی نسبی بیان را ترویج کرد.

پرتاب نخستین ماهواره فضایی (اسپوتنیک 1) در سال 1957 و بحران موشکی کوبا در سال 1962 میلادی، در دوران رهبری خروشچف، صورت گرفت.

قیام مجارستان نیز، در زمان حکمرانی وی به تحقق پیوست. این قیام، در سال 1956 میلادی، توسط ارتش اتحاد جماهیر شوروی، در هم شکسته شد. در این حمله، بیش از دوهزار و پانصد نفر کشته شدند.

سرانجام، خروشچف در سال 1964 میلادی توسط سردمداران حزب کمونیست شوروی برکنار شد و لئونید برژنف، به رهبری اتحاد جماهیر شوروی برگزیده شد. برژنف از سال 1964 تا 1982 میلادی، رهبری اتحاد جماهیر شوروی را بر عهده داشت. مهمترین رویدادهای دوران برژنف، بدین شرحند:

- حمله ارتش شوروی به افغانستان در سال 1979 میلادی.

تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، تا سال 1988 میلادی ادامه داشت. این تهاجم، روابط شوروی را با ایالات متحده آمریکا تیره ساخت. به دستور جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا، ارسال غله آمریکا به شوروی مورد تحریم قرار گرفت. جنگ لفظی میان آمریکا و شوروی نیز افزایش یافت. رونالد ریگان، رئیس جمهور

بعدی آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان "امپراتوری شیطان" خواند و به گسترش مسابقات تسلیحاتی فرمان داد. وی در این راستا، راهبرد "جنگ ستارگان" را مطرح ساخت و از تولید انبوه موشک کروز، رونمایی کرد.

همچنین، دولت آمریکا با همکاری هم پیمانان خود به منظور تضعیف نیروهای شوروی در افغانستان، به حمایت مالی و تسلیحاتی از نیروهای مبارزی که در افغانستان بر ضد ارتش شوروی می جنگیدند پرداخت.

- کشور لهستان، در دوران رهبری برژنف، از اتحاد جماهیر شوروی جدا شد و در سال 1981 میلادی، اعلان استقلال کرد.

- برژنف در سال 1972 میلادی به منظور کم کردن تنش های تسلیحاتی میان شوروی و

آمریکا، قرارداد منع آزمایش‌های هسته‌ای را همراه با رئیس‌جمهور وقت آمریکا "رچارد نیکسون" امضا کرد.

پس از مرگ لئونید برژنف در سال 1982 میلادی، یوری آندروپوف به مدّت کوتاهی تا سال 1984، زعامت شوروی را بر عهده داشت.

بعد از وی، کنستانتین چرنینکو، به رهبری اتحاد جماهیر شوروی نائل شد، ولی عمر فرمانروایی او نیز، بسیار کوتاه بود و در سال 1985 میلادی، درگذشت.

با مرگ این فرمانروای شوروی، زمینه برای روی کار آمدن میخائیل گورباچف، از ماه مارس 1985 تا دسامبر 1991 میلادی فراهم گردید.

گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی بود و در دوران زعامت او، امپراتوری شوروی فرو پاشید.

آن امپراتوری در دوران اقتدار خود، شامل پانزده کشور به شرح ذیل می گردید:

- روسیه
- بلاروس
- اوکراین
- قزاقستان
- ازبکستان
- گرجستان
- آذربایجان
- لتونی
- استونی
- لیتوانی
- مولداوی
- قرقیزستان

- تاجیکستان

- ارمنستان

- ترکمنستان

گورباچف، به منظور کاهش مجدد تنش میان شوروی و بلوک غرب، معاهده محدود سازی تسلیحاتی را در سال 1987 میلادی با ایالات متحده آمریکا به امضا رساند.

سقوط اتحاد جماهیر شوروی

اتحاد جماهیر شوروی در پایان عمر خود، از مشکلات بزرگی به شرح ذیل، رنج می برد:

الف. فساد سیاسی و رقابت های ناسالم برای کسب قدرت.

ب. دیوانسالاری افراطی که به فساد اقتصادی انجامید.

ج. بی انگیزه بودن مردم برای تلاش در کار و تولید و پیشرفت که لازمه نظام کمونیستی بود.

د. استبداد و فقدان آزادی های مدنی و سرکوب دگراندیشی.

ه. کسری بوجه سنگین به خاطر رقابت های تسلیحاتی با بلوک غرب و صرف بخش بزرگی از اموال دولت در امور نظامی و تولید سلاح و رقابت های فضایی.

و. کاهش رشد اقتصادی.

گورباچف در سال 1985 میلادی، در صدد برآمد تا با ارائه برنامه "پروستریکا" به معنای "بازسازی"،

اصلاحات اقتصادی را در اتحاد جماهیر شوروی تحقق بخشید.

هدف او، کاهش تمرکزگرایی و برداشتن موانع بروکراسی دولتی در امور اقتصادی، و توسعه بخش خصوصی و ایجاد عرصه های رقابتی در زمینه توسعه اقتصادی بود.

از آنجا که ساختار بسته نظام اتحاد جماهیر شوروی، اجازه اقدام های مؤثر برای اجرای مبانی "پروستریکا" را نمی داد، گورباچف در همان سال 1985 میلادی تصمیم گرفت با ارائه برنامه "گلاسنوست" به معنای "فضای باز" یا "درهای باز" ، زمینه را برای توسعه سیاسی و گسترش مشارکت مردم در امور حکومت، فراهم سازد و قدرت متمرکز در حزب کمونیست شوروی را به شوراها منتقل سازد.

این امر، گرچه موجب گسترش آزادی بیشتر و نظام اقتصاد بازار آزاد در جامعه گردید، اما بنیان احزاب کمونیستی حاکم بر روسیه و دیگر کشورهای عضو در اتحاد جماهیر شوروی را تضعیف کرد و زمینه را برای نهضت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی معارض در آن کشورها فراهم ساخت.

گورباچف، در مقابل قیام‌های استقلال طلبانه در کشورهای بلوک شرق، از اعزام ارتش روسیه و سرکوب آن نهضت‌ها خودداری کرد.

از اینرو، بسیاری از رژیم‌های کمونیستی در کشورهای مذکور، فروپاشیدند و زمینه استقلال آن‌ها فراهم شد. در ادامه این روند، نظام کمونیستی آلمان شرقی نیز، از میان رفت و آلمان شرقی به آلمان غربی پیوست و در سال 1990 میلادی، یک کشور واحد به نام جمهوری فدرال آلمان، پایه صحنه نهاد.

بدین سان، امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی که در اوج قدرت خود، متشکل از پانزده کشور امروز دنیا بود، در ماه دسامبر سال 1991 میلادی فروپاشید.

گورباچف نیز، در روز بیست و پنجم دسامبر 1991 میلادی از مقام رهبری استعفا داد و اختیارات او مانند فرماندهی ارتش، به "بوریس یتسین" که به عنوان رئیس جمهور روسیه انتخاب شده بود، منتقل گردید.

اروپای شرقی

کشورهای اروپای شرقی پس از استقلال از اتحاد جماهیر شوروی، در صدد برآمدند تا حکومت های مستقل خود را بنیانگذاری کنند.

برخی از دولت های یادشده، بر همان نظام پیشین اقتصادی و سیاسی کمونیستی برای مدتی معین باقی ماندند و تنها استقلال حزب کمونیست کشور خود را اعلام کردند، ولی در نهایت، با نظام کمونیستی وداع کردند.

اما بعضی دیگر از آنان، در بدو امر، بر ضدّ حزب کمونیستی کشور خود قیام کردند و شیوه حکمرانی دولت خویش را بر اساس نظام های اروپای غربی به

صورت سرمایه داری آزاد و لیبرال دموکراسی تغییر دادند.

به منظور توضیح بیشتر، به شرح حال هریک از کشورهای اروپای شرقی می پردازیم.

یوگسلاوی

سرزمین یوگسلاوی در برگرنده اقوام اسلاوهای جنوبی بود که در طول تاریخ، با نشیب و فرازهای متعددی روبرو بوده اند.

جنبش مقاومت پارتیزان های یوگسلاوی از سال 1943 میلادی در طول جنگ جهانی دوم، به منظور ایجاد یک جمهوری سوسیالیستی در آن سرزمین به مبارزه پرداخت. با پایان جنگ جهانی دوم، حکومت

"جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی" تشکیل گردید و به رسمیت شناخته شد.

یوسیپ بروز تیتو که رهبری جنبش پارتیزان های یوگسلاوی را بر عهده داشت، در ابتدا به عنوان نخست وزیر، و از سال 1953 تا 1980 میلادی، به عنوان رئیس جمهور آن کشور، انتخاب گردید.

نظام فدرال یوگسلاوی، شامل شش سرزمین با ملیتهای مختلف به شرح ذیل می شد:

صربستان، بوسنی-هرزگوین، کرواسی، مونته‌نگرو، مقدونیه و اسلوونی.

پس از مرگ یوسیپ بروز تیتو در سال 1980 میلادی، رهبر توانایی که بتواند سرزمین های مذکور را به صورت یکپارچه نگاه دارد ظهور نکرد و نظام حکمرانی واحد یوگسلاوی به سوی تجزیه شدن، سوق داده شد.

با شکست احزاب کمونیست در اکثر جمهوری های یوگسلاوی در انتخابات سال 1990 میلادی، بر قدرت نهضت های جدایی طلب افزوده شد. احزاب غیر سوسیالیستی در جمهوری های بوسنی-هرزگوین، کرواسی، اسلوونی و مقدونیه، در انتخابات، به پیروزی رسیدند.

اما حزب کمونیست جمهوری صربستان به رهبری اسلوبودان میلوشویچ، همچنان در قدرت باقی ماند.

دولت صربستان به ریاست میلوشویچ با ترویج ملی گرایی، به تحریک اقلیتهای اقوام صرب در دیگر جمهوری های یوگسلاوی پرداخت.

میلوشویچ، وجود اقلیت های صرب در جمهوری های دیگر یوگسلاوی (مانند کرواسی و بوسنی-هرزگوین) را بهانه ای برای گسترش قلمرو صربستان قرار داد. این امر، به جنگ صربستان با جمهوری های دیگر

یوگسلاوی منجر شد و سرانجام، به فروپاشی "جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی" منتهی گردید.

از اینرو، از سال 1991 میلادی، جمهوری های کرواسی، اسلوونی، بوسنی-هرزگوین و مقدونیه شمالی، اعلان استقلال کردند، و بسیاری از کشورهای جهان در سال 1992 میلادی، استقلال این کشورها را به سمیت شناختند.

حکومت کمونیستی صربستان به رهبری میلوشویچ با تکیه بر ملی گرایی و به منظور توسعه خاک صربستان، به سرزمین های کرواسی، اسلوونی و بوسنی-هرزگوین حمله کرد و به کشتار مردم و گسترش قلمرو خویش پرداخت.

میلوشویچ که ارتش کمونیستی سابق یوگسلاوی را به تسخیر خود درآورده بود با همکاری نیروهای قومی

صرب ها، در سال 1991 ، بخش بزرگی از کرواسی را تصرف کرد.

از ماه آوریل سال 1992 میلادی، نیروهای نظامی میلوشویچ همراه با نیروهای راتکو ملادیچ که فرماندهی صرب های بوسنی را بر عهده داشت و همکاری رادوان کاراجیچ که رهبری حزب دموکراتیک صرب ها در بوسنی را عهده دار بود، با هجوم به قلمرو بوسنی-هرزگوین، به نسل کشی وحشیانه و کشتار گسترده مسلمانان، اعم از مردان، زنان و کودکان پرداختند.

برخی از دولت های تاثیر گذار در اروپای غربی مانند انگلستان و فرانسه، به دلیل اینکه مایل نبودند یک کشور مستقل با اکثریت مسلمان به نام کشور بوسنی در اروپا تشکیل شود، چشم خود را بر روی نسل جنایات و نسل کشی ها و کشتارهای جمعی مسلمانان

توسط صرب ها بستند، و با سیاست تحریم، از رسیدن اسلحه و مهمّات به نیروهای مسلمان بوسنی جلوگیری کردند.

از اینرو، تهاجم وحشیانه صرب ها به مناطق مسلمان نشین در بوسنی، تا نوامبر سال 1995 میلادی ادامه یافت.

با وجود مشکلات بزرگ، دولت بوسنی-هرزگوین توانست موجودیّت خود را به اثبات برساند و استقلال خود را حفظ کند.

در سال 2006 میلادی، به دنبال یک رفراندوم عمومی، کشور مونته نگرو (Montenegro) نیز، از صربستان جدا شد و با نام "جمهوری مونته نگرو"، استقلال خود را اعلام کرد.

بر اساس آنچه بیان شد معلومی گردید که سرزمین "یوگسلاوی" در نهایت، به کشورهای مستقل به شرح ذیل، تقسیم شد:

- کرواسی
- اسلوونی
- بوسنی-هرزگوین
- مقدونیه شمالی
- مونته نگرو
- صربستان

پارلمان اقلیم "کُزوو" که زیر سلطه صربستان بود، در سال 2008 میلادی، اعلان استقلال کرد.

بسیاری از کشورهای جهان، استقلال آن سرزمین را به عنوان "جمهوری کُزوو" به رسمیت شناختند. اما برخی

از دولت‌ها مانند صربستان، چین و روسیه، استقلال آن را به رسمیت نشناختند.

بیشتر مردمان این سرزمین را آلبانی تبارهای مسلمان تشکیل می‌دهند.

لهستان

پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، یک حکومت کمونیستی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی در لهستان به وجود آمد. در سال 1956 میلادی، والدیسلو گومولکا (Władysław Gomułka)، به عنوان رهبر حزب کارگران لهستان برگزیده شد.

دولت گومولکا به منظور اصلاحات سیاسی و اقتصادی، اقدام‌های ذیل را انجام داد:

- ایجاد فضای باز سیاسی به صورت نسبی.

- تلاش در جهت تغییر نظام اقتصادی کمونیستی به نظام اقتصادی بازار آزاد و به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی.
- برقراری ارتباط با ارباب کلیسا.

جانشین گومولکا یعنی ادوارد گیئرك (Edward Gierek) که در سال 1970 میلادی انتخاب شده بود، برای غلبه بر مشکلات اقتصادی، مبالغ زیادی را از کشورهای اروپای غربی به عنوان وام دریافت کرد. دولت وی برای بازپرداخت وام مذکور، دچار بحران اقتصادی گردید. بهای کالاها به شدت افزایش یافت و موجب خشم مردم، بویژه اقشار کم درآمد مانند کارگران شد.

از اینرو، لئخ والسا (Lech Wałęsa) که یکی از پیشکسوت های اعتراضات کارگری و مبارزه با تورّم و بیکاری در کشور بود، در سال 1980 میلادی، حزب سیاسی کارگری مستقلی را به نام اتحادیه همبستگی

بنیانگذاری کرد و به مبارزه با سیاست های دولت برخاست. وی توانست حدود ده میلیون نفر از مردم لهستان را در اتحادیه همبستگی، سازماندهی کند.

رهبران اتحاد جماهیر شوروی، که از اصلاحات سیاسی و اقتصادی دولت لهستان و تمایل مسئولان آن به اروپای غربی ناخورسند بودند، این فرصت را غنیمت شمردند و زمینه سقوط دولت ادوارد گیئزک را فراهم ساختند و موجب روی کار آمدن استانیسلاو کانیا (Stanisław Kania) در سال 1980 میلادی شدند تا نظام کمونیستی در لهستان به کار خود ادامه دهد.

پس از ناکامی کانیا در اداره امور کشور، یک ژنرال ارتشی به نام وویچیخ یاروزلسکی (Wojciech Witold Jaruzelski) قدرت را در لهستان در سال 1981 میلادی در دست گرفت و سازمان ها و نهادهای معارض مانند

اتحادیه همبستگی را قلع و قمع کرد و حکومت نظامی را در آن کشور برقرار ساخت.

نهضت های اصلاح طلبانه از سال 1988 میلادی دوباره به صحنه آمدند و تظاهرات خیابانی را افزایش دادند.

ناتوانی دولت نظامی در حلّ مشکلات سیاسی و اقتصادی، و گسترش اعتراضات مردمی باعث شد تا ژنرال یادشده در سال 1990 میلادی، از مقام ریاست حکومت استعفا دهد. از اینرو، لیخ والسا، در سال 1990 میلادی به عنوان رئیس جمهور جدید لهستان انتخاب گردید.

با سقوط اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی، نظام کمونیستی در کشور لهستان نیز، منحل گردید و جای خود را به حکومتی لیبرال دموکراتیک به سبک حکومت های اروپای غربی داد.

چک-اسلواکی

دو کشور امروزی "چک" و "اسلواکی" ، در پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، به صورت یک کشور واحد با نام چک-اسلواکی، تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود.

اقوام گوناگونی در آن سرزمین زندگی می کردند. اکثریت ساکنان شرق این کشور را اسلواک ها، و اکثریت مردمان غرب آن را چک ها تشکیل می دادند. جمعیت بزرگی از آلمانی ها و مجارها نیز، در آن سرزمین می زیستند.

در سال 1948 میلادی، حزب کمونیست آن کشور، زمام اداره امور را بدست گرفت و سیاست های اقتصادی کمونیستی مانند لغو مالکیت خصوصی شرکت ها و نهادهای اقتصادی کشور را تحقق بخشید.

در این دوران، هیچ حزب و گروه دیگر سیاسی غیر از حزب کمونیست، اجازه فعالیت نداشت.

هنگامی که الکساندر دوبچک (Alexander Dubček) در سال 1968 میلادی به عنوان رهبر حزب کمونیست انتخاب شد، تلاش کرد درهای کشور را به روی اصلاحات سیاسی و انتخابات دموکراتیک باز کند. دوران یادشده را به عنوان عصر "بهار پراگ" نامگذاری کرده اند.

حکومت شوروی که با اصلاحات سیاسی مذکور مخالف بود، نیروهای نظامی شامل صدها هزار سرباز و هزاران تانک را تحت پوشش نیروهای پیمان ورشو، در ماه اوت 1968 میلادی، به سوی آن کشور اعزام کرد و نهضت اصلاح طلبان را در هم شکست. از اینرو، الکساندر دوبچک در سال 1969 میلادی از رهبری حزب کمونیست چک-اسلواکی برکنار شد و جناح

اقتدار گرای حزب کمونیست آن کشور به رهبری
گوستاو هوساک (Gustáv Husák)، قدرت را در دست
گرفت.

گرچه حزب کمونیست توانست با پشتیبانی شوروی و
نیروهای پیمان ورشو در قدرت بماند و نظام تک حزبی
را حاکم سازند، اما اعتراضات مردمی به استبداد
حاکمان و وابستگی به اتحاد جماهیر شوروی همچنان
ادامه یافت.

گروهی از نویسندگان و روشنفکران در سال 1977
میلادی، جنبشی را تحت عنوان "منشور 77" تشکیل
دادند و به انتشار دیدگاه های خود در نقد حکومت
کمونیستی آن کشور پرداختند.

تظاهرات خیابانی و اعتصاب های مردم در اعتراض به
نابسامانی های سیاسی و اقتصادی در سال های 1988
و 1989 میلادی افزایش یافت.

سرانجام در سال 1989 میلادی، رهبران حزب کمونیست، موافقت خود را با اصلاحات سیاسی و انتخابات رقابتی اعلام کردند. گوستاو هوساک (Gustáv Husák) آخرین رئیس جمهور کمونیست چک-اسلواکی، در دهم دسامبر همان سال استعفا داد و واتسلاو هاول (Václav Havel) که از فعالان "منشور 77" بود و رهبری معترضان را بر عهده داشت، به ریاست جمهوری چک-اسلواکی نائل گردید.

حزب کمونیست آن کشور در انتخاباتی که در سال 1090 میلادی انجام شد، با شکست روبرو گردید و اقتدار خود را از دست داد.

کشور چک-اسلواکی در آغاز سال 1993 میلادی، به دلیل اختلافات نژادی و عدم توافق دیدگاه های سیاسی در تشکیل دولت جدید، به دو کشور مستقل به شرح ذیل تقسیم شد:

- "جمهوری چک" که پایتخت آن شهر پراگ (Prague) است.
- "جمهوری اسلواکی" که پایتخت آن شهر براتیسلاوا (Bratislava) می باشد.

مجارستان

کشور مجارستان پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی در آمد. از سال 1949 میلادی، حکومتی کمونیستی به نام جمهوری خلق مجارستان، وابسته به شوروی، زمام امور کشور را در دست گرفت.

در ماه نوامبر سال 1956 میلادی، معترضانی که با وابستگی مجارستان به اتحاد جماهیر شوروی مخالف بودند، دست به انقلاب زدند. ارتش شوروی با همکاری هواداران خود در جمهوری خلق مجارستان، در ماه

نوامبر همان سال، به شهر بوداپست حمله ور شد و با کشتن هزاران نفر از مجارها، انقلاب مذکور را سرکوب کرد.

پس از شکست انقلاب مجارستان، یانوش کادار (János Kádár) زمام حکومت را از سال 1956 به دست گرفت و تا سال 1988 میلادی، حکومت کرد. وی از سال 1985 میلادی تلاش کرد تا با اصلاحات اقتصادی مانند محترم شمردن مالکیت خصوصی محدود، و اصلاحات سیاسی مانند انتخابات با حضور بیش از یک کاندیدا، از مخالفت های روز افزون اصلاح طلبان بکاهد. اما تلاش های او به خاطر تراکم مشکلات اقتصادی با بن بست مواجه شد و از اینرو، در سال 1988 میلادی، کنار رفت.

بعد از وی، کاروی گروس (Károly Grósz)، رهبری حکومت کمونیستی مجارستان را در دست گرفت و تا سال 1989 حکومت کرد.

در این زمان، دولت کمونیستی مجارستان به ناکامی خود در عرصه های سیاسی و اقتصادی اذعان کرد و با گسترش نارضایتی های مردم، به اصلاحات سیاسی دست زد. از اینرو، احزاب دیگری که وارد صحنه سیاسی مجارستان شده بودند، با توافق حزب کمونیست آن کشور، نظام حکومتی چند حزبی پارلمانی را مطرح کردند.

سرانجام، نظام تک حزبی کمونیستی در مجارستان در سال 1989 سقوط کرد و یک نظام حکمرانی با مشارکت احزاب متعدّد، مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد، تاسیس گردید.

آلمان شرقی

در مباحث پیشین به این موضوع اشاره کردیم که اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، در صدد برآمد تا قسمت شرقی کشور آلمان را تحت سیطره خود قرار دهد.

از اینرو، حزب کمونیست آلمان که وابسته به شوروی بود، زمام امور آن بخش از سرزمین آلمان را که به نام آلمان شرقی نامیده شد، در دست گرفت.

بخش غربی آن سرزمین توسط سه دولت متفقین، یعنی آمریکا، انگلستان و فرانسه، اداره می شد. این سه دولت در سال 1948 میلادی در صدد برآمدند تا بخشهای تحت کنترل را خود در غرب آلمان در هم ادغام کنند و به صورت کشوری واحد که آلمان غربی نامیده شد درآورند.

از ابتدای تاسیس "جمهوری دموکراتیک آلمان" در بخش آلمان غربی در سال 1949 میلادی، حزب اتحاد سوسیالیستی به رهبری ویلملم پیک (Wilhelm Pieck) به عنوان حزب حاکم، بنیانگذاری شد.

دولت وابسته به شوروی در آلمان شرقی در سال 1950 میلادی، الحاق قسمتهایی از سرزمین شرقی آلمان مانند شلیزین [سیلسیا] (Schlesien) و پومرانی (Pommern) و پروس شرقی (Ostpreußen) را به لهستان و اتحاد جماهیر شوروی، پذیرفت.

والتر اولبریشت [اولبریخت] (Walter Ulbricht) از سال 1950 میلادی، به عنوان دبیر اول حزب اتحاد سوسیالیست در آلمان شرقی، قدرت را در دست گرفت.

در سال 1953 میلادی، جنبش اعتراضات کارگری در آلمان شرقی گسترش یافت. اتحاد جماهیر شوروی با اعزام نیروهای نظامی خود، آن شورش را در هم

شکست. از اینرو، بسیاری از کارگران ماهر و دیگر اقشار مردم، به آلمان غربی فرار کردند.

دولت آلمان شرقی در سال 1961 میلادی تصمیم گرفت تا میان دو بخش آلمان، دیوار مستحکمی به طول 155 کیلومتر ایجاد کند تا مرز میان آلمان شرقی و آلمان غربی باشد و از پیوستن مردمان آلمان شرقی به بخش آلمان غربی جلوگیری کند. این پدیده به عنوان "دیوار برلین" معروف گردید.

اریش هونکر (Erich Honecker) در سال 1971 میلادی به عنوان رئیس حکومت آلمان شرقی، با شیوه استبدادی به مبارزه با اصلاح طلبان پرداخت و هرگونه حرکت اعتراضی را سرکوب کرد.

در سال 1989 میلادی، معترضان با شدت بیشتر به تظاهرات خیابانی پرداختند و مبارزه بی امان خود را بر

ضدّ حزب حاکم اتحاد سوسیالیست آلمان شرقی ادامه دادند.

از اینرو، دیوار برلین در سال 1989 میلادی توسط مردم، فروپاشید و راه عبور اهالی آلمان شرقی به آلمان غربی گشوده شد.

در انتخابات هیجدهم مارس سال 1990 میلادی، حزب حاکم اتحاد سوسیالیست شکست خورد و اکثریت اعضاء خود را در پارلمان آن کشور که فولکس کامر (Volkskammer) نام داشت، از دست داد و حزب دموکرات مسیحی که قبل از انتخابات در آلمان شرقی تاسیس شده بود، با کسب پنجاه درصد از آراء مردم، پیشتاز شد.

پس از شکست حزب حاکم در انتخابات، مجلس قانونگذاری فولکس کامر که اکثر اعضاء آن را غیر کمونیست ها تشکیل می دادند، در روز بیست و سوم

ماه اوت 1990 میلادی، به اتحاد دو آلمان (شرقی و غربی) رأی داد.

با سقوط نظام کمونیستی در آلمان شرقی، دو بخش آلمان به هم پیوستند و یک کشور متحد با یک دولت به نام جمهوری فدرال آلمان در سال 1990 میلادی، به وجود آمد.

رومانی

دولت پادشاهی رومانی در جنگ جهانی دوم که از سال 1939 تا 1945 میلادی ادامه داشت، متحد آلمان و عضو جبهه محور بود. از اینرو، ارتش اتحاد جماهیر شوروی که در جبهه متفقین قرار داشت، پس از شکست دادن نیروهای آلمان در روسیه، به پیشروی

خود ادامه داد و نیروهای رومانی را در هم شکست و آن کشور را به اشغال خود درآورد.

شوروی پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، در صدد برآمد تا کشور رومانی را زیر سلطه خود نگاه دارد.

از اینرو استالین، رهبر شوروی در سال 1945 میلادی به میهای اول (Mihai I) پادشاه رومانی فرمان داد تا پست نخست وزیری را در اختیار پترو گروزا (Petru Groza) که از رهبران کمونیست های آن کشور بود، قرار دهد.

پس از این ماجرا، نظام پادشاهی رومانی توسط نیروهای کمونیستی وابسته به شوروی، در سال 1947 میلادی به طور کلی منحل گردید و نظام حکومتی "جمهوری خلق رومانی" که یک رژیم تک حزبی

کمونیستی بود به رهبری گئورگه گئورگیو-دژ (Gheorghe Gheorghiu-Dej)، جایگزین آن شد.

نام نظام حکومتی رومانی از سال 1965 میلادی از "جمهوری خلق" به "جمهوری سوسیالیستی" تبدیل شد و نیکلای چائوشسکو (Nicolae Ceaușescu)، زمام رهبری کشور و دبیر کلی حزب کمونیست رومانی را در دست گرفت.

چائوشسکو پس رسیدن به مقام رهبری، از اتحاد جماهیر شوروی فاصله گرفت و حمله ارتش شوروی به کشور چک-اسلواکی را در سخنرانی خود در سال 1968 میلادی محکوم کرد. از اینرو، روابط نظام کمونیستی رومانی با اتحاد جماهیر شوروی، تیره گشت.

در زمینه سیاست های داخلی، چائوشسکو به استبداد و دیکتاتوری گرایید و با تکیه بر شیوه های پلیسی و با کمک "سازمان امنیت کشور"

(Departamentul Securității Statului)، به سرکوب
معترضان پرداخت.

سیاست های نسنجیده اقتصادی وی نیز، موجب
افزایش تورّم و گرانی اقلام مورد نیاز مردم در سال
1982 میلادی گردید.

با گسترش اعتراضات و تظاهرات خیابانی،
چائوشسکو در روز هیفدهم دسامبر 1989 میلادی،
دستور تیراندازی و سرکوب راهپیمایی ها را صادر کرد.

حمله مسلحانه به تظاهرکنندگان، موجب اوج گیری
بیشتر اعتراضات در پایتخت رومانی "بوخارست" و
دیگر شهرهای آن کشور شد. با گسترش اعتراضات،
بخشی از نیروهای مسلح آن کشور، پادگان ها را ترک
کردند، و جمع بزرگی از آنان به جنبش مردم پیوستند.

سرانجام چائوشسکو و همسرش توسط معترضان و نیروهای مسلح رومانی در تاریخ 25 دسامبر 1989 میلادی، دستگیر و اعدام شدند.

بدین سان، نظام کمونیستی در کشور رومانی از میان رفت و یک نظام چند حزبی با اقتصاد بازار آزاد با عنوان "جمهوری رومانی"، جای آن را گرفت.

در این زمان، "جبهه نجات ملی" به رهبری "ایون ایلیسکو" (Ion Iliescu) اداره امور کشور رومانی را در دست گرفت. ایلیسکو از جمله مسئولان حزب کمونیست رومانی بود که در جریان اعتراضات مردم، از آن حزب جدا شد و سازماندهی معترضان را بر عهده داشت.

در انتخابات سال 1990 میلادی، جبهه نجات ملی، پیروزی را بدست آورد و ایون ایلیسکو به عنوان رئیس جمهور رومانی انتخاب گردید.

آلبانی

حزب کار آلبانی به رهبری انور خوجه (Enver Hoxha) از سال 1944 میلادی، اداره امور آن کشور را در دست گرفت.

انور خوجه تا سال 1985 میلادی با دیکتاتوری و نظام کمونیستی بسته و غیر قابل انعطاف، بر کشور آلبانی حکومت کرد. وی معابد همه ادیان را بست و انجام مراسم دینی را در آن کشور، ممنوع کرد.

پس از مرگ وی، رامیز آلیا (Ramiz Alia) از ماه آوریل 1985 میلادی، به عنوان دبیر اول حزب کار و رهبر کشور آلبانی تعیین گردید.

از سال 1989 میلادی، جنبش های اعتراضی در آن کشور ظاهر گردیدند و بسیاری از سیاستمداران برای

تاسیس احزاب دیگری غیر از حزب کمونیستی کار، وارد صحنه شدند. بسیاری از معترضان به وضع موجود، تظاهرات مردمی را در تیرانا، پایتخت آلبانی و دیگر شهرهای آن کشور، برگزار کردند.

دولت رامیز آلیا مجبور شد با تشکیل احزاب دیگر موافقت کند.

با گسترش اعتراضات مردم، نظام کمونیستی آلبانی در سال 1990 میلادی فروپاشید و "جمهوری آلبانی" به عنوان یک نظام چند حزبی در سال 1991 میلادی بنیانگذاری شد.

یکی از ویژگی های کشور آلبانی در قاره اروپا این است که مانند کشور بوسنی و هرزگوین، اکثریت جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند.

بلغارستان

دولت بلغارستان نیز در جنگ جهانی دوم در کنار آلمان نازی در جبهه محور بر ضد نیروهای شوروی و جبهه متفقین می جنگید. از اینرو، ارتش اتحاد جماهیر شوروی با حمله به نیروهای بلغارستان در سال 1944 میلادی، آن کشور را به اشغال خود در آورد و اداره امور آن را به دست حزب کمونیست بلغارستان سپرد.

حزب کمونیست آن کشور نظام پادشاهی را از میان برداشت و سیمئون دوم (Simeon II) پادشاه بلغارستان را برکنار کرد و در سال 1946 میلادی، حکومتی را تحت عنوان "جمهوری خلق بلغارستان" به ریاست گئورگی دیمیتروف (Georgi Dimitrov) بنیانگذاری کرد.

گروه های معترض به حزب کمونیست، در اواخر دهه هزار و نهصد و هشتاد میلادی، خواستار تغییر در نظام حکمرانی آن کشور گردیدند و در ماه اکتبر 1989 میلادی، یک سلسله تظاهرات خیابانی را در شهر صوفیه (پایتخت) و دیگر مناطق کشور سازماندهی کردند. آن ها خواستار تغییر در نظام سیاسی مانند انتخابات چند حزبی آزاد و اجتناب از تحمیل شیوه اقتصادی کمونیستی بودند.

تودور ژیوکوف (Todor Zhivkov) آخرین رهبر حزب کمونیست بلغارستان و رئیس دولت آن کشور که از سال 1954 میلادی قدرت را در دست داشت، با مشاهده اعتراضات مردمی، در ماه نوامبر سال 1989 از مقام خود استعفا کرد.

پس از وی، پتار ملادنوف (Petar Mladenov) زمام اداره امور کشور را بدست گرفت و اعلام کرد که به

زودی اصلاحات مورد نظر معترضان را انجام خواهد داد و انتخابات آزاد را برگزار خواهد کرد.

دولت جدید در ماه دسامبر 1989 میلادی، انحصار قدرت در حزب کمونیست را لغو کرد. انتخابات آزاد و چند حزبی نیز، در ماه ژوئن سال 1990 میلادی برگزار شد و قانون اساسی جدید، به تصویب رسید. حزب کمونیست بلغارستان که نام خود را به "حزب سوسیالیست" تغییر داده بود، توانست در انتخابات سال 1990 میلادی، آراء لازم را برای تشکیل دولت، بدست بیاورد. اما در انتخابات سال 1991 میلادی، آراء حزب سوسیالیست کاهش یافت و از اینرو، "اتحاد نیروهای دموکراتیک" توانست دولتی ائتلافی را در بلغارستان تشکیل دهد.

یادآور می شود که حزب سوسیالیست در بلغارستان که وارث حزب کمونیست آن کشور است، همچنان به

عنوان یکی از احزاب مطرح در انتخابات آن کشور،
نقش دارد.

اوکراین

سرزمین اوکراین در جریان جنگ جهانی دوم، در سال
1941 میلادی به اشغال ارتش آلمان درآمد.

ارتش شوروی با سه هزار و ششصد تانک، از چهارم
ژوئیه 1943 میلادی، به جنگ نیروهای آلمانی رفت و
آنان را در روسیه شکست داد و سپس سرزمین
اوکراین را از دست ارتش آلمان خارج ساخت.

کشور اوکراین تا سال 1991 میلادی، تحت سلطه
اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت.

در روز اول ماه دسامبر 1991 میلادی، پارلمان اوکراین،
استقلال آن کشور را از اتحاد جماهیر شوروی به

تصویب رساند و لئونید کراوچوک (Leonid Kravchuk) به عنوان اولین رئیس جمهور آن کشور، انتخاب شد.

بلاروس

سرزمین بلاروس نیز، در سال 1941 میلادی، به تصرف ارتش آلمان درآمد. پس از پیروزی اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم، کشور بلاروس در سال 1944 میلادی از دست ارتش آلمان رهایی یافت ولی در زیر سلطه شوروی قرار گرفت.

دولت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی، بویژه در زمان استالین، تلاش کرد تا بلاروس را از نظر فرهنگی و نژادی، به عنوان بخشی از روسیه تبدیل کند.

کشف گورهای دسته جمعی مردم بلاروس در سال 1988 میلادی، بدبینی مردم آن کشور را نسبت به عملکرد رهبران پیشین شوروی در نسل کشی مردم بلاروس، برانگیخت.

بنا بر این، همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی، کشور بلاروس، اعلام استقلال کرد. همزمان با تشکیل حکومت مستقل آن کشور با نام "جمهوری بلاروس"، استانیسلاو شوشکویچ (Stanislav Shushkevich) به عنوان رئیس شورای عالی بلاروس، تعیین گردید و از سال 1991 تا 1994 میلادی، کشور را اداره کرد.

در سال 1994 میلادی، الکساندر لوکاشنکو (Alexander Lukashenko) به عنوان رئیس جمهور بلاروس، زمان اداره امور آن کشور را در دست گرفت.

اِستونی - لیتوانی - لتونی

رهبران آلمان و شوروی در یک توافق محرمانه در ماه اوت 1939 میلادی، کشورهای اروپای شرقی را میان خودشان تقسیم کردند. قرار بر این شد که ناحیه شرقی لهستان، همچنین کشورهای استونی، لیتوانی و لتونی در حوزه دریای بالتیک به شوروی برسد، و غرب لهستان تا شهر ورشو نیز، نصیب آلمان شود.

از اینرو، ارتش اتحاد جماهیر شوروی در روز هیفدهم سپتامبر 1939 میلادی، به بهانه حفاظت از قوم اسلاوهای تبعه خود، به شرق لهستان حمله کرد و از آنجا به سرزمینهای استونی، لیتوانی، و لتونی وارد گردید و آن سه منطقه را به تصرّف خود درآورد.

شوروی پس از تصرّف آن سه کشور، نظام حکمرانی کمونیستی و سوسیالیستی را تا سال 1940 میلادی در آنها ایجاد کرد.

مناطق یادشده از سال 1941 تا 1944 میلادی، به اشغال آلمان نازی درآمدند. اما نیروهای شوروی پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، مجدداً آن سه کشور را در سال 1945 میلادی، به تصرّف خود درآوردند.

از سال 1988 میلادی، اعتراضات مردم آن سه کشور به نظام کمونیستی تحمیل شده توسط شوروی، گسترش یافت و فریاد استقلال طلبی آنها بلند شد.

سرانجام، لیتوانی در سال 1989 میلادی، اعلان استقلال کرد و در سال 1990 میلادی، به عنوان "جمهوری لیتوانی" نامیده شد و ویتوتاس لانزبرگیس (Vytautas Landsbergis) به عنوان رئیس "شورای

عالی لیتوانی" آن کشور، زمام اداره امور را در دست گرفت.

پس از آن، استونی و لتونی نیز در سال 1991 میلادی، استقلال خود را از اتحاد جماهیر شوروی، اعلام کردند.

مولداوی

مولداوی (Moldova) کشور کوچکی در اروپای شرقی است که میان اوکراین و رومانی قرار دارد. این سرزمین، پس از جنگ جهانی دوم از سال 1945 میلادی، به عنوان یک بخش از اتحاد جماهیر شوروی شناخته می شد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این کشور به عنوان "جمهوری مولداوی" اعلان استقلال کرد.

گرچه همه کشورهای اروپای شرقی پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی به استقلال رسیدند، اما اقدام سریع برخی از آن دولت ها برای تبدیل نظام کمونیستی به نظام سرمایه داری و بازار آزاد به سبک اروپای غربی، مشکلات بزرگی را به بار آورد و موجب گسترش بیکاری و افزایش تورّم گردید.

اروپای غربی

کشورهای اروپای غربی پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، با مشکلات بزرگی مانند ویرانی شهرها، کمبود منابع مالی، جوامع مصیبت دیده و جنگ سرد با شریک قبلی خود در جنگ جهانی دوم، و رقیب جدید در تقسیم منافع و غنائم، یعنی کشور اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش روبرو گردیدند.

دولت های غرب اروپا تلاش کردند با سازماندهی مجدد نیروهای خود، جلب کمک های مالی از ایالات متحده آمریکا مانند طرح مارشال (Marshall Plan) در سال 1948 میلادی، و ایجاد اتحادیه های اقتصادی؛ بر بحران ها غلبه کنند.

ایالات متحده آمریکا از سال 1951 میلادی، طرح امنیت متقابل (Mutual Security Act) را به تصویب رساند که بر اساس آن، سالانه هفت میلیارد و پانصد هزار دلار از بودجه خود را به صورت کمک بلاعوض در اختیار کشورهای اروپای غربی قرار می داد.

دولت های اروپای غربی توانستند با تلاش خود و حمایت های مالی آمریکا، تا حدود سال 1970 میلادی، وضعیت اقتصادی کشورهای خود را بهبود بخشند و رونق اقتصادی را بدست آوردند.

اما از سال 1973 میلادی، رکود شدید اقتصادی، دامان دولت های یادشده را گرفت و این بحران تا سال 1983 به مدّت یک دهه، ادامه یافت.

یکی از علل مهم این معضل اقتصادی، بحران نفتی سال 1973 میلادی بود. کشورهای عربی در اعتراض به حمایت های مالی و تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا و

کشورهای اروپای غربی از اسرائیل در جنگ با دولتهای عربی مانند مصر و سوریه، به تحریم نفتی کشورهای غربی دست زدند. این حرکت، باعث شد قیمت نفت چهار برابر افزایش یابد و از بشکه ای سه دلار به بشکه ای دوازده دلار برسد. اقدام مذکور، نهادهای اقتصادی اروپای غربی و آمریکا را به شدت، تحت تاثیر قرار دهد.

تحریم نفت، سرانجام موجب عقب نشینی نیروهای اسرائیل از بخش هایی از کشورهای اشغال شده عربی گردید، اما پیامدهای آن برای مدتی طولانی در کشورهای اروپای غربی باقی ماند.

در اینجا به منظور توضیح بیشتر، سیر تحولات هریک از کشورهای اروپای غربی را در دوران معاصر، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

انگلستان

پادشاهی انگلستان پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945، با مشکلات بزرگی مانند بحران اقتصادی، ویرانی شهرها و اعتراضات مردمی روبرو گردید. با کاهش قدرت و فروپاشی هیبت آن امپراتوری پیشین، بسیاری از مستعمرات بزرگ بریتانیا، اعلان استقلال کردند.

انگلستان در سال 1947 میلادی، مستعمره بزرگ خود، شبه قاره هند را از دست داد و نیروهای نظامی به دلیل مبارزات استقلال طلبانه مردم هند به رهبری مهاتما گاندی، از آن سرزمین خارج شدند.

انگلستان همچنین، در سال 1947 میلاد، نیروهای خود را از کشور فلسطین که در زمان جنگ جهان دوم به

اشغال خود درآورده بود، خارج ساخت و زمینه را برای برقراری "اسرائیل" در آن سرزمین، فراهم ساخت.

کشور عراق، در سال 1932 میلادی، از قیمومیت انگلستان رها شد و استقلال خود را اعلام کرد.

کشور اردن که تحت الحمایه انگلستان بود نیز، در سال 1946 میلادی، استقلال خود را اعلام کرد.

انگلستان در سال 1948 میلادی، کشور سریلانکا و میانمار را هم، از دست داد.

با مّلی کردن کانال سوئز در مصر توسط جمال عبدالناصر در سال 1956 میلادی، کنترل انگلستان بر این آبراهه مهمّ جهان، منتفی شد.

در سال 1957 میلادی، کشور غنا، استقلال خود را از انگلستان اعلام نمود.

دیگر مستعمرات انگلستان در آسیا، مانند هنگ کنگ، بر اساس قراردادهای دوجانبه، به تدریج از کنترل آن کشور خارج گردیدند.

وینستون چرچیل (Winston Churchill) که در جریان جنگ جهانی دوم در سال 1940 میلادی و در زمان پادشاهی جرج ششم، به نخست وزیری انگلستان انتخاب شده بود، در سال 1945 به دلیل شکست حزب محافظه کار که رهبری آن را بر عهده داشت، برکنار شد و کلمنت اتلی (Clement Attlee) از حزب کارگر بریتانیا، اداره امور اجرایی کشور را تا سال 1951 میلادی در دست گرفت.

دولت کلمنت اتلی از حزب کارگر با ایجاد نظام رفاه اجتماعی، رضایت عامه مردم را بدست آورد. وی از یکسو، صنایع و خدمات عمده مانند صنعت فولاد، زغال سنگ، حمل و نقل و بانک ها را ملی کرد و از

سوی دیگر، به گسترش رفاه اجتماعی مانند بیمه های درمانی و پرداخت کمک هزینه به افراد فاقد کار و از کار افتادگان و سالمندان پرداخت.

سیاست های حزب کارگر پس از مدتی موجب بالارفتن هزینه های دولت شد و مشکلات اقتصادی طاقت فرسایی را برای حکومت پدید آورد.

از اینرو، حزب محافظه کار به رهبری چرچیل توانست دوباره به قدرت برسد و دولت را از حزب کارگر، بازپس بگیرد.

دو حزب یادشده، از مهمترین احزاب انگلستان بودند و دولت های آن کشور میان آن دو حزب اصلی، دست به دست می گشتند.

یادآور می شود که احزاب بریتانیا بدین شرحند:

● حزب محافظه کار (Conservative Party)

- حزب کارگر (Labour Party)
- حزب لیبرال دموکرات (Liberal Democrats)
- حزب ملی اسکاتلند (Scottish National Party) -
خواستار استقلال اسکاتلند است.
- حزب پلاید کامری (Plaid Cymru) - خواستار
استقلال ولز است.
- حزب سبز (Green party)
- حزب ملی بریتانیا (British National Party) -
راستگرای افراطی است.
- حزب اصلاحات بریتانیا (Reform UK) - یک
حزب دست راستی و ضد مهاجرت است.
- حزب شین فین (Sinn Féin) با تلفظ انگلیسی
[Shin Fayn] - حزب جمهوری خواه در ایرلند
است.

● حزب اتحادگرای اولستر (Ulster Unionist Party) - حزبی در ایرلند شمالی که خواستار اتحاد انگلستان است.

● حزب اتحادگرای دموکراتیک (Democratic Unionist Party) - حزب راستگرا در ایرلند شمالی که خواستار اتحاد انگلستان است.

● حزب اتحاد ایرلند شمالی (Alliance Party of Northern Ireland)

● حزب صدای اتحادگرای سنتی (Traditional Unionist Voice) در ایرلند.

همانطور که ملاحظه می کنید، برخی از احزاب انگلستان در سطح ملی بریتانیای فعالیت دارند و برخی دیگر در سطح منطقه ای.

تعدادی از احزاب منطقه ای در اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی در حال حاضر خواستار جدایی سرزمین خودشان از انگلستان می باشند. بریتانیا در عصر ما، شامل چهار سرزمین به شرح ذیل می باشد:

- انگلستان (England)
- اسکاتلند (Scotland)
- ایرلند شمالی (Northern Ireland)
- ولز (Wales)

جمهوری فدرال آلمان

چنانکه پیش از این توضیح دادیم، شرق آلمان پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، به

تصرف شوروی در آمد و حکومت کمونیستی آلمان شرقی در آن تاسیس شد.

اما سرزمین های غربی آلمان، تحت کنترل کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه قرار گرفت. سه دولت مذکور در سال 1948 میلادی در صدد برآمدن تا سرزمین های تحت کنترل خود را در هم ادغام کنند و به صورت کشوری واحد درآوردند.

بر این اساس، دولت "جمهوری فدرال آلمان" در ماه سپتامبر 1949 میلادی در آلمان غربی با 52 درصد از سرزمین کل آلمان و 75 درصد از جمعیت کل آن کشور نسبت به زمان قبل از جنگ جهانی دوم، بنیانگذاری شد و "کنراد آدناوئر" (Konrad Adenauer) از حزب "اتحادیه دموکرات مسیحی" (CDU) به عنوان اولین صدر اعظم آلمان غربی، تعیین گردید. وی از سال

1949 تا سال 1963 میلادی بر آن سرزمین، حکومت کرد.

دولت آدناوئر ، روابط آلمان غربی را با انگلستان و فرانسه و آمریکا گسترش داد و توانست با برنامه ریزی مناسب، وضعیت اقتصادی آلمان غربی را بهبود بخشد و بیکاری را به زیر یک درصد برساند و تولید ناخالص ملی را بالا ببرد.

یکی از وقایع دوران پس از جنگ جهانی دوم، محاکمه و مجازات سران نظام آلمان نازی بود که از سال 1945 میلادی توسط دادگاه "نورنبرگ" (Nuremberg trials) زیر نظر دولت های متفقین انجام می گرفت. اما از سال 1950 میلادی، دادگاه های محلی آلمان غربی، محاکمه و مجازات متهمان جنایات جنگی در دوران آلمان نازی را انجام می دادند.

جنگ کره که با حمله نیروهای کره شمالی به کره جنوبی آغاز گردید، آلمان غربی را بیمناک کرد. زیرا

احتمال تکرار آن حادثه در سرزمین آلمان، با حمله آلمان شرقی به آلمان غربی وجود داشت.

از اینرو، دولت های متفقین غربی مانند آمریکا و فرانسه و انگلستان، موافقت خود را با مسلح شدن مجدد آلمان غربی در سال 1955 میلادی اعلام کردند و آن دولت، به عضویت پیمان ناتو پذیرفته شد.

علاوه بر حزب "اتحادیه دموکرات مسیحی" (CDU)، دو حزب دیگر به نام حزب "سوسیال دموکرات" (SPD) و حزب "دموکراتیک آزاد" (FDP) در آن کشور وجود داشتند.

از سال 1969 میلادی، حکومت در جمهوری فدرال آلمان غربی از حزب راستگرای دموکرات مسیحی، به حزب چپگرای سوسیال دموکرات منتقل شد و "ویلی برانت" (Willy Brandt) به عنوان صدر اعظم آن کشور، انتخاب گردید. حزب سوسیال دموکرات با ائتلاف با حزب دموکراتیک آزاد، حکومت جمهوری

فدرال آلمان غربی را تا سال 1982 در اختیار خود داشت.

ویلی برانت در صدد برآمد تا در عرصه سیاست بین الملل، به جای انحصار روابط سیاسی با آمریکا و فرانسه و انگلستان، تعادل میان بلوک شرق و بلوک غرب، برقرار نماید و علاوه بر ارتباط با کشورهای بلوک غرب، با کشورهای بلوک شرق مانند شوروی، لهستان و آلمان شرقی نیز، به گفتگو بنشینند. از اینرو، وی در سال 1972 میلادی، جایزه صلح نوبل را به دست آورد.

پس از استعفای ویلی برانت در سال 1974 میلادی، هلموت اشمیت (Helmut Schmidt) از همان حزب سوسیال دموکرات، به عنوان صدر اعظم، به جای او نشست و تا سال 1982 میلادی، حکومت کرد. او توانست در عرصه های اقتصادی، موفقیت هایی را

برای آلمان غربی به ارمغان آورد و کسری بودجه آن کشور را برطرف سازد.

با پایان گرفتن ائتلاف حزب سوسیال دموکرات و حزب دموکراتیک آزاد، حزب سوسیال دموکرات، قدرت را از دست داد و هلموت کوهل (Helmut Kohl) از حزب دموکرات مسیحی، از سال 1982 میلادی به مقام صدر اعظم آلمان غربی نائل شد. در زمان حکومت این صدر اعظم، آلمان شرقی و آلمان غربی به هم پیوستند و در سال 1990 میلادی، یک کشور واحد را به وجود آوردند. هلموت کوهل تا سال 1998 میلادی، به عنوان صدر اعظم آلمان متحد، باقی ماند.

پس از پیوستن آلمان شرقی به آلمان غربی، هزینه های بازسازی بخش شرقی آن کشور، بار سنگینی را بر دوش حکومت آلمان متحد نهاد. دولت هلموت کوهل برای تامین بودجه لازم، مالیات سنگین تری را بر مردم آن کشور تحمیل کرد. این امر موجب افزایش مشکلات

اقتصادی و گسترش بیکاری شد و حملات خشن و خونبار راستگرایان افراطی آلمان بر ضد مهاجران و پناهندگان را در پی داشت.

با کاهش اعتبار حزب دموکرات مسیحی به رهبری هلموت کوهل، حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری "گرهارد شرودر" (Gerhard Schröder)، زمام امر حکومت را از سال 1998 میلادی به دست آورد. شرودر تا سال 2005 میلادی، صدر اعظم آلمان بود.

فرانسه

در هنگام جنگ جهانی دوم پس از اشغال فرانسه توسط ارتش آلمان، یکی از افسران ارتش آن کشور به نام ژنرال شارل دوگل (Charles de Gaulle)، در سال 1940 میلادی، به همراه جمعی از نظامیان و

سیاستمداران فرانسه، به شهر لندن در انگلستان کوچ کرد و دولت در تبعید فرانسه را برای بازپس گیری کشورش، تشکیل داد.

پس از رها شدن فرانسه از دست نیروهای آلمان در سال 1944 میلادی، ژنرال دو گل به همراه تشکیلات دولت در تبعید، به فرانسه بازگشت و زمام امور آن کشور را در دست گرفت.

وی در سال 1958 میلادی، قانون اساسی فرانسه را تغییر داد و بر اختیارات خود مانند حق انحلال پارلمان و حق تعیین نخست وزیر، افزود. او به منظور تقویت بنیه نظامی کشور، بودجه نظامی را افزایش داد و در سال 1960 میلادی، ساخت بمب هسته ای توسط فرانسه را اعلام کرد.

فرانسه پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، علاوه بر تحمّل مشکلات اقتصادی و

روبروشدن با ویرانی شهرها، بسیاری از مستعمرات خود را نیز، از دست داد.

دولت فرانسه قبل از جنگ جهانی دوم، مستعمرات گسترده ای را در منطقه "هندوچین" شامل ویتنام، کامبوج، و لائوس در شرق آسیا، در اختیار داشت.

اما امپراتوری ژاپن در سال 1941 میلادی به منطقه "هندوچین" هجوم برد آن مستعمرات را از دست فرانسوی ها خارج ساخت و به تصرف خود در آورد.

بعد از جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، امپراتوری ژاپن، منطقه "هندوچین" را ترک کرد.

نیروهای فرانسوی در صدد برآمدند تا دوباره به آن سرزمین باز گردند، اما در ویتنام، با مقاومت نیروهای ملی و مبارز آن کشور در سازمان ویت مین به رهبری هوشی مین (Ho Chi Minh) روبرو شدند و در سال 1954 میلادی، از ویتنام، بیرون رانده شدند.

اصرار فرانسوی ها در جهت ادامه استعمار آن سرزمین و ورود نیروهای آمریکا به آن منطقه، به جنگ ویتنام منتهی شد. این جنگ تا سال 1975 میلادی به پایان رسید و نیروهای آمریکایی به طور کامل از ویتنام خارج شدند. بدین سان، امید فرانسوی ها برای بازگشت به مستعمره پیشین خود در ویتنام، نقش بر آب شد.

کشورهای کامبوج و لائوس نیز، در سال 1953 میلادی، استقلال خود را از دولت فرانسه اعلام کردند. دو مستعمره بزرگ فرانسه در شمال آفریقا، یعنی دو کشور تونس و مراکش، در سال 1956 میلادی، به استقلال دست یافتند.

جبهه آزادی بخش ملی در کشور الجزایر نیز، به منظور نجات آن کشور از استعمار فرانسه، در سال

1954 میلادی، بنیانگذاری شد و نبردهای پارتیزانی را با نیروهای استعمارگر فرانسوی آغاز نمود.

سرانجام، نیروهای فرانسوی پس از کشتن یک میلیون و پانصد هزار نفر از مردم الجزایر و تحمّل خسارات فراوان، از آن کشور خارج شدند و بدین سان، "الجزایر" نیز، استقلال خود را در سال 1962 میلادی به دست آورد.

مشکلات اقتصادی در فرانسه و بالا رفتن تورّم و گرانی کالاها در سال 1968 میلادی، موجب گسترش اعتراضات اقشار مردم بویژه دانشجویان و کارگران شد.

ژنرال دو گل در سال 1969 میلادی از مقام خود استعفا کرد و ژرژ پمپیدو (Georges Pompidou) به ریاست جمهوری فرانسه رسید و تا سال 1974 میلادی حکومت کرد.

پس از وی، والری ژیسکار دستن (Valéry Giscard d'Estaing) به ریاست جمهوری رسید و تا سال 1981 میلادی در این مقام باقی ماند.

با افزایش مشکلات اقتصادی در دوران دولت های راستگرا و محافظه کار، اقبال مردم به حزب سوسیالیست (Parti socialiste)، افزایش یافت و از اینرو، فرانسوا میتران (François Mitterrand) به ریاست جمهوری نائل شد. وی تا سال 1995 میلادی، حکومت کرد.

بروز مشکلات اقتصادی مانند افزایش نرخ بیکاری در سال 1993 میلادی، باعث تنزل موقعیت حزب سوسیالیست گردید و زمینه را برای روی کار آمدن ادوار بالادور (Édouard Balladur) با سیاست راست میانه به عنوان نخست وزیر در سال 1993 میلادی، و

ژاک شیراک (Jacques Chirac) به عنوان رئیس جمهور فرانسه در سال 1995 فراهم ساخت.

ژاک شیراک، تا سال 2007 میلادی، در مقام خود باقی ماند.

مهمترین احزاب سیاسی فرانسه عبارتند از:

- حزب سوسیالیست فرانسه (Parti socialiste)
- حزب جمهوری خواهان فرانسه (Les Républicains)
- مجمع ملی فرانسه (Rassemblement national)
- حزب رُنسانس (Renaissance)

ایتالیا

کشور ایتالیا پس از پایان جنگ جهانی دوم، شاهد تحولات مهمی بود. نخست اینکه نظام حکمرانی آن کشور در جریان همه پرسی سال 1946 میلادی، با رأی

54 درصد از رأی دهندگان، از "نظام پادشاهی" به نظام "جمهوری ایتالیا" تغییر کرد و انریکو د نیکولا (Enrico De Nicola) از حزب لیبرال ایتالیا، به عنوان رئیس موقت کشور ایتالیا تعیین گردید. وی پس از تدوین قانون اساسی جدید ایتالیا، به عنوان نخستین رئیس جمهور آن کشور در سال 1948 میلادی، انتخاب شد.

در این دوران، آلچیده د گاسپری (Alcide De Gasperi)، بنیانگذار حزب دموکرات مسیحی ایتالیا، زمام امور اجرایی را به عنوان نخست وزیر، در دست داشت.

دولت جدید ایتالیا پس از پایان جنگ جهانی، وارث معضلات بزرگی مانند ویرانی وسیع شهرها، بقایای نیروهای حزب فاشیست، مشکلات مالی و اقتصادی پس از جنگ، فساد اداری و اقتصادی، و فقر و فلاکت در منطقه جنوبی آن کشور، بود.

بعد از کناره‌گیری انریکو دِ نیکولا در همان سال 1948 میلادی، لوئیجی ایناودی (Luigi Einaudi) از حزب لیبرال ایتالیا، به عنوان دومین رئیس‌جمهور، انتخاب گردید و تا سال 1955 میلادی در این مقام باقی ماند.

دولت‌های جدید ایتالیا کوشیدند با تلاش خود و کمک‌های مالی که بر اساس طرح "مارشال" از ایالات متحده آمریکا دریافت می‌کردند، به حل مشکلات اقتصادی پردازند و در این راستا، توفیقات خوبی بدست آورند. ایتالیا از سال 1950 میلادی، شاهد بازسازی اقتصادی در زمینه تولیدات صنعتی و کشاورزی بود. به عنوان مثال، در عرصه ماشین‌سازی و تولید فولاد و ساخت لوازم خانگی، نتایج مثبتی نصیب آن کشور گردید.

اما فقر و عدم توسعه یافتگی در جنوب ایتالیا، موجب مهاجرت بخش بزرگی از مردم آن سامان به مرکز و شمال این کشور شد.

تعارض شدید میان احزابی مانند حزب لیبرال و حزب دموکرات مسیحی از یک سو، و احزاب مخالفی مانند حزب کمونیستم و حزب سوسیالیسم از سوی دیگر، بی ثباتی را به وجود آورد و در موارد، به درگیری های خشن میان نیروهای سیاسی آن کشور، انجامید.

یکی دیگر از عوامل بی ثباتی در ایتالیا، تاسیس سازمان شبه نظامی چپگرا و تند رو به نام "بریگاد سرخ" (Brigate Rosse) به رهبری رناتو کورچیو (Renato Curcio) در دهه 1970 میلادی بود که با ابزار ترور، بمب گذاری و خشونت افراطی، به مبارزه با سیاستمداران راستگرا و لیبرال آن کشور پرداخت. از جمله موارد ترورهای این سازمان چریکی در سال 1978 میلادی، ربودن و قتل

آلدو مورو (Aldo Moro) نخست وزیر پیشین و رهبر حزب دموکرات مسیحی ایتالیا بود.

پلیس ایتالیا در سال 1980 میلادی توانست سازمان چریکی "بریگاد سرخ" را متلاشی کند.

یکی دیگر از عوامل بی ثباتی در کشور ایتالیا، تاسیس لگا نرد (Lega Nord) به معنای اتحادیه شمالی بود. این اتحادیه که در سال 1989 میلادی به وجود آمد و از سال 1991 میلادی به عنوان یک حزب سیاسی راستگرا ظاهر شد، خواستار استقلال بخش شمالی ایتالیا از دولت مرکزی آن کشور گردید. لگا نرد، بخش شمالی مورد نظر خود را "پادانیا" (Padania) می نامید.

از جمله مشکلات دیگر در ایتالیا، نفوذ سازمان مافیای سیسیل بود که از قرن نوزدهم میلادی در جزیره سیسیل و جنوب ایتالیا به تبهکاری و ارتکاب جنایات سازمان یافته پرداخت و در قرن بیستم، دامنه

فعالیت های مجرمانه خود را در شمال ایتالیا نیز،
گسترش داد.

با وجود مشکلات یادشده، دولت ایتالیا توانست بر
بحران اقتصادی غلبه کند و در دهه 1980 میلادی،
شاهد رشد اقتصادی باشد.

ایتالیا از سال 1975 میلادی تا کنون، عضو مجمع
کشورهای بزرگ صنعتی و سرمایه داری جهان به نام
"گروه G7" می باشد.

اتریش

اقتدارطلبی هیتلر در جریان جنگ جهانی دوم، ، صدر
اعظم اتریش کورت شوشنیگ (Kurt Schuschnigg) را
وادار کرد تا کشورش را در اختیار حزب نازی اتریشی
قرار دهد و دروازه های اتریش را در ماه مارس 1938

میلادی، بر روی ارتش آلمان بگشاید. بدین سان، اتریش از تاریخ فوق، عملاً به کشور آلمان ملحق گردید. پدیده اتحاد کشور اتریش به آلمان به عنوان آنشلوس (Anschluss) به معنای "اتصال" نامیده شده است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، یک دولت متشکل از طیف های سیاسی مختلف به رهبری کارل رنر (Karl Renner) از حزب "سوسیال دموکرات اتریش" تشکیل گردید.

کارل رنر در ماه آوریل 1945 میلادی، الحاق آن کشور به آلمان را باطل ساخت و استقلال اتریش را اعلام کرد. کشور اتریش در سال 1995 میلادی، به اتحادیه اروپا (European Union) پیوست.

شبه جزیره ایبریا

شبه جزیره "ایبریا" (Iberia) در جنوب غربی قاره اروپا،

شامل دو کشور عمده اسپانیا و پرتغال می گردد. کشور کوچک آندورا (Andorra) نیز، در منطقه حائل میان اسپانیا و فرانسه، قرار گرفته است. منطقه جبل الطارق (Gibraltar) در جنوب این شبه جزیره نیز، به انگلستان واگذار شده است.

اسپانیا در اوائل قرن بیستم به دلیل درگیری های شدید داخلی، نقش فعالی در جنگ جهانی دوم نداشت. این نبرد داخلی، از سال 1936 میلادی شروع شد و تا سال 1939 ادامه یافت. نیروهای راستگرا به فرماندهی فرانسیسکو فرانکو (Francisco Franco) با پشتیبانی آلمان و ایتالیا، بر نیروهای چپگرا و جمهوری خواه با پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی و مکزیک، پیروز گردیدند. ژنرال فرانکو پس از پیروزی بر حریف، با تشکیل یک نظام استبدادی و تک حزبی، تا سال 1975 میلادی، بر اسپانیا حکومت کرد.

پس از مرگ وی، مردم اسپانیا در یک همه پرسی سراسری، به حکومت سلطنت مشروطه با نظام پارلمانی رأی دادند و خوان کارلوس (Juan Carlos) به عنوان

پادشاه اسپانیا، زمام امور کشور را به دست گرفت و تا سال 2014 میلادی، حکومت کرد.

پس از کناره گیری وی، فرزندش فیلیپه ششم (Felipe VI) به جای او نشست.

کشور پرتغال که در غرب شبه جزیره "ایبریا" قرار دارد نیز، از سال 1932 میلادی، تحت سیطره یک حکومت استبدادی و تمامیت خواه به رهبری آنتونیو سالازار (António Salazar) قرار داشت. دیکتاتور یادشده تا سال 1968 بر آن کشور حکومت کرد.

بعد از کناره گیری وی در سال 1968 میلادی، مارسلو کائتانو (Marcelo Caetano) به جای او نشست و راه وی را ادامه داد، ولی با کودتای گروهی از نظامیان در سال 1974 میلادی، که به نام "انقلاب میخک" (Revolução dos Cravos) معروف است، سرنگون شد.

از اینرو، هیئتی از فرماندهان ارتش پرتغال به نام "کمیته نجات ملی" (Junta de Salvação Nacional) به

رهبری آنتونیو دی اسپینولا (António de Spínola)،
کنترل دولت را در دست گرفت.

در این زمان، مستعمرات پرتغال در آفریقا و آسیا مانند
آنگولا، موزامبیک و تیمور شرقی؛ اعلان استقلال
کردند.

پرتغال در سال 1986 میلادی، به "جامعه اقتصادی
اروپا" پیوست که بعداً به عنوان "اتحادیه اروپا"
نامیده شد.

هلند - بلژیک - لوکزامبورگ

این سه کشور در جریان جنگ جهانی دوم، از سال
1940 تا سال 1945 میلادی، به اشغال نیروهای آلمان
نازی درآمدند.

پس از شکست آلمان در سال 1945 میلادی و خروج
نیروهای بیگانه، کشور هلند با ویرانی‌ها و مشکلات
اقتصادی بزرگی روبرو بود.

دولت هلند کوشید تا با کمک‌های مالی آمریکا تحت
عنوان طرح مارشال، به بازسازی آن کشور پردازد.

نظام حکومتی این کشور، سلطنت مشروطه با احزاب متعدد است. برخی از احزاب اصلی آن عبارتند از:

- حزب دموکرات مسیحی (Democratisch Appèl)
- حزب سوسیالیست (Socialistische Partij)
- حزب کارگر (PvdA)
- حزب سبزها (GroenLinks)
- حزب مردم (Volkspartij voor)
- حزب آزادی (Partij voor de Vrijheid)
- حزب حرکت دهقانان (BoerBurgerBeweging)
- حزب دموکرات ها (Democraten)

در راستای استعمار زدایی پس از جنگ جهانی دوم، سرزمین اندونزی که از مستعمرات هلند بود، در سال 1949 میلادی، اعلان استقلال کرد.

همچنین، سرزمین های کنگو (Congo) در سال 1960 و بوروندی (Burundi) و رواندا (Rwanda) در سال

1962 میلادی، استقلال خود را از کشور بلژیک، اعلام کردند.

کشورهای هلند، بلژیک و لوکزامبورگ، سه عضو معاهده اقتصادی بنلوکس (Benelux) هستند که در سال 1944 میلادی میان آن سه کشور، به وجود آمده است.

حکومت بلژیک بر اساس سلطنت مشروطه و نظام پارلمانی فدرال است. برخی از احزاب اصلی آن کشور نیز، عبارتند از:

- حزب لیبرال‌ها و دموکرات‌های فلاندی باز

(Open Vlaamse Liberalen en Democraten)

- اتحاد جدید فلاندی

(Nieuw-Vlaamse Alliantie)

- حزب منافع فلاندی (Vlaams Belang)

- حزب دموکرات مسیحی

(Christen-Democratisch)

- حزب سوسیالیست (Parti Socialiste)

- حزب پیشرو (Vooruit)
 - حزب سبزها (Groen)
 - حزب اصلاح طلبان (Réformateur)
 - حزب متعهد ها (Les Engagés)
 - حزب پرو دی جی (ProDG)
 - حزب سوسیالیست مسیحی (Christlich Soziale)
- نظام حکومت کشور لوکزامبورگ نیز، بر مبنای سلطنت مشروطه و نظام پارلمانی است. رئیس کشور، به عنوان "دوک اعظم" نامیده می شود.
- احزاب سیاسی مهم آن کشور بدین شرحند:
- حزب سوسیال مسیحی مردم (Chrëschtlech Sozial Vollekspartei)
 - حزب دموکراتیک (Demokratesch Partei)
 - حزب کارگر سوسیالیست (Sozialistesch Arbechterpartei)
 - حزب سبزها (Déi Gréng)

• حزب اصلاحات دموکراتیک

(Demokratisch Reformpartei)

سوئیس

کشور سوئیس در طول جنگ جهانی اول و دوم ، بی طرفی خود را حفظ کرد و از ورود به منازعات اروپا خودداری نمود. گرچه حزب کوچک نازی در سوئیس تلاش کرد تا همانگونه که کشور اتریش در سال 1938 میلادی به آلمان ملحق شد، سرزمین سوئیس را به آلمان ملحق کند، اما به دلیل چند قومیتی بودن مردم سوئیس، توفیقی به دست نیاورد. بنا بر شواهد تاریخی، هیتلر در آن برهه از زمان، در صدد حمله به سوئیس بود، ولی در عمل، اقدامی در این راستا انجام نداد. به هر حال، آن کشور در طول جنگ جهانی دوم، از خسارت های وحشتناک آن نبرد فراگیر، در امان بود. از اینرو، فرانک سوئیس در طول جنگ جهانی دوم، بسیار باثبات بود و هر دو جبهه محور و متفقین،

مقادیر زیادی طلا به بانک های سوئیس فروختند تا ارز لازم را بدست آوردند.

نظام حکومتی در آن کشور، بر مبنای جمهوری فدرال است و به صورت کنفدراسیون اداره می شود که شامل 26 کانتون می باشد. کانتون های سوئیس، تقسیمات اداری کشوری و اقلیم هایی هستند که دارای خودمختاری و استقلال نسبی می باشند.

این کشور، علاوه بر داشتن پارلمان، از دموکراسی مستقیم (شرکت مردم در قانونگذاری به صورت مستقیم و بدون واسطه نمایندگان) برخوردار است.

احزاب تشکیل دهنده شورای فدرال سوئیس در سال 1959 میلادی عبارت بودند از:

- حزب دموکرات های مسیحی کاتولیک
(Catholic Christian Democrats)
- حزب دموکرات های آزاد پروتستان
(Protestant Free Democrats)
- حزب مردم (People's Party)

• حزب دموکرات های سوسیال

(Social Democrats)

احزاب اصلی سوئیس در عصر حاضر عبارتند از:

• حزب لیبرال ها (FDP. The Liberals)

• حزب مردم (People's Party)

• حزب دموکرات ها سوسیال

(Social Democrats)

• حزب مرکز (The Centre)

• حزب سبزها (Green Party)

• اتحادیه دموکراتیک فدرال

(Federal Democratic Union)

• حزب انجیلی مردم (Evangelical People)

• حزب سوسیال مسیحی (Christian Social)

• حزب کار (Party of Labour)

اسکاندیناوی

منطقه اسکاندیناوی در شمال اروپا، شامل کشورها و جزایر متعددی می‌گردد. مهمترین کشورها در این سرزمین عبارتند از دانمارک، نروژ، سوئد و فنلاند. جزیره بزرگ ایسلند نیز، در غرب آن منطقه قرار دارد.

در جریان جنگ جهانی دوم، فنلاند به حمایت از جبهه محور به رهبری آلمان نازی پرداخت. نیروهای شوروی در سال 1939 میلادی پس از تصرف سرزمینهای لیتوانی، لتونی و استونی، به کشور فنلاند حمله کردند، ولی با مقاومت نیروهای فنلاند روبرو گشتند.

ارتش آلمان نیز، از روز نهم آوریل سال 1940 میلادی به منظور اشغال دانمارک و نروژ، به اسکاندیناوی هجوم برد و آن دو کشور را به تصرف خود درآورد. این عملیات که تا روز دهم ژوئن همان سال ادامه داشت،

به نبرد "وزرئوبونگ" (Weserübung) معروف است. فنلاند نیز، به ارتش آلمان اجازه داد تا نیروهایش را وارد خاک آن کشور کند و به سایر قوای خود در نروژ کمک رسانی کند. با توقف جنگ میان شوروی و فنلاند در سال 1944 میلادی، نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از خاک فنلاند عقب نشینی کردند و قوای آلمان نیز، از آن کشور بیرون رفتند. در این نبردها، بخشی از سرزمین فنلاند جدا شد و به شوروی پیوست، اما فنلاند توانست استقلال خود را حفظ کند.

از اینرو، کارل گوستاو مانرهیم (Carl Gustaf Mannerheim) که فرماندهی نیروهای فنلاند را بر عهده داشت، در سال 1944 میلادی به عنوان رئیس جمهور آن کشور، انتخاب شد و تا سال 1946 حکومت کرد.

پس از وی، یوهو کوستی پاسیکیوی (Juho Kusti Paasikivi) از حزب "ائتلاف ملی" (Kansallinen Kokoomus) به مقام ریاست جمهوری فنلاند رسید و روابط آن کشور را با اتحاد جماهیر شوروی، بهبود بخشید. وی تا سال 1956 میلادی حکومت کرد.

نوع حکومت این کشور، جمهوری پارلمانی است.

کشور نروژ که در طول جنگ جهانی دوم در اشغال ارتش آلمان بود، پس از پایان آن جنگ در سال 1945 میلادی و خروج نیروهای آلمانی، استقلال خود را بازیافت. پادشاه نروژ "هاگن هفتم" (Haakon VII) که در زمان اشغال کشورش توسط ارتش آلمان به انگلستان تبعید شده بود، در سال 1945 میلادی به نروژ بازگشت و سلطنت خود را تا سال 1957 میلادی ادامه داد. پس از وی، فرزندش اولاف پنجم (Olav V) به پادشاهی رسید و تا سال 1991 میلادی، سلطنت

کرد. حکومت کشور نروژ، بر مبنای نظام پادشاهی مشروطه پارلمانی استوار است.

کشور دانمارک نیز، در طول جنگ جهانی دوم، تحت تصرف آلمان نازی باقی ماند و پادشاه آن کشور به نام "کریستیان دهم" (Christian X) که در کشورش باقی ماند، تحت نظر قرار گرفت. اما پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم و بازگشت نیروهایش از دانمارک، کریستیان دهم، دوباره به سلطنت رسید و تا سال 1947 میلادی، حکومت کرد. پس از درگذشت وی، فرزندش فردریک نهم (Frederik IX) به سلطنت رسید و تا سال 1972 میلادی حکومت کرد.

نظام حکومتی این کشور نیز، بر مبنای سلطنت مشروطه است و نخست وزیر آن توسط پارلمان انتخاب می شود.

سرزمین گرینلند (Greenland) ، گرچه از خودمختاری برخوردار است، اما از نظر سیاسی، به عنوان بخشی از قلمرو کشور دانمارک محسوب می شود.

مجمع الجزائر "فارو" (Faroe) که در غرب اسکاندیناوی و شمال بریتانیا واقع شده هم به عنوان بخشی از قلمرو پادشاهی دانمارک شناخته می شود ولی دارای خودمختاری است.

سرزمین ایسلند (Iceland) نیز، تا قبل از سال 1918 میلادی، بخشی از کشور پادشاهی دانمارک بود، ولی از آن تاریخ، به استقلال رسید و به عنوان جمهوری ایسلند، معرفی شد.

اتحادیه اروپا

دولت های اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم و در مواجهه با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق، به ضرورت تشکیل اتحادیه منسجمی که موجب همکاری های گسترده تر و اقتدار بیشتر کشورهای هم پیمان شود، به خوبی پی بردند. اما آثار رقابت های گذشته در بین آن ها و احساسات ملی گرایی و تعصبات قومی در میان مردمان هر سرزمین، مانع از تشکیل اتحاد کامل سیاسی و اقتصادی آن کشورها بود.

از اینرو، کشورهای مذکور، تنها با تاسیس اتحادیه ای موافقت کردند که فقط در زمینه هماهنگی های اقتصادی، فعالیت داشته باشند.

سازمان همکاری اقتصادی

در مرحله اول، اتحادیه ای تحت عنوان "سازمان همکاری اقتصادی اروپا" (OEEC) در سال 1948 میلادی تشکیل گردید. دفتر مرکزی این سازمان، در شهر پاریس قرار داشت.

در حقیقت، ایالات متحده آمریکا به منظور سازماندهی هزینه کردن کمک های مالی که بر اساس طرح "مارشال" به کشورهای اروپای غربی پرداخت می کرد، از آن دولت خواست تا سازمان مذکور را تشکیل دهند.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی

"سازمان همکاری اقتصادی اروپا" در سال 1961 میلادی گسترش یافت و به عنوان "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" (OECD) نامیده شد.

سازمان یادشده در آن دوران، بر روی مسائلی مانند کنترل تورّم، حلّ مشکل بیکاری، نوسانات بازار سرمایه، رشد اقتصادی، مناسبات تجاری و امثال آنها تمرکز می کرد.

جامعه اقتصادی اروپا

به دنبال تاسیس "جامعه فولاد و زغال سنگ اروپا" توسط کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ در سال 1951 میلادی؛ سازمانی توسط آن شش کشور به نام "جامعه اقتصادی اروپا" (EEC) در سال 1957 میلادی، به منظور ایجاد منطقه آزاد تجاری و رفع موانع گمرکی میان دولت های عضو، بنیانگذاری شد. این سازمان که در سال 1993 میلادی بازسازی شده است، به عنوان "بازار مشترک اروپا" نیز، نامیده می شود.

جامعه اروپا

با پیوستن کشورهای انگلستان، دانمارک و ایرلند جنوبی در سال 1973؛ و اضافه شدن کشورهای یونان، اسپانیا و پرتغال تا سال 1986 میلادی به جامعه اقتصادی اروپا؛ بر قدرت اقتصادی و نقش آن اتحادیه در سطح جهان افزوده شد و دایره فعالیت‌های آن، گسترش یافت. از اینرو، این سازمان از سال 1993 میلادی، به نام "جامعه اروپا" (EC) نامیده شد که جمعیتی در حدود 345 میلیون نفر را نمایندگی می‌کرد و در حدود بیست و پنج درصد از حجم تجارت جهانی را به خود اختصاص می‌داد.

تشکیل اتحادیه اروپا

در اواخر قرن بیستم، سران کشورهای اروپا در صدد برآمدند تا به منظور تقویت بنیان اقتصادی و سیاسی

قاره اروپا در رقابت با ایالات متحده آمریکا و قدرت های اقتصادی آسیا مانند ژاپن و چین، دایره اختیارات و ویژگی های سازمان های مشترک اروپایی را از محدوده اقتصادی خارج سازند و علاوه بر هماهنگی در مسائل اقتصاد، همکاری های سیاسی را نیز در نظر بگیرند و بدین سان، بر انسجام و وحدت کشورهای اروپایی در عرصه های اقتصادی و سیاسی بیفزایند.

اتحادیه اروپا (EU) در اجلاس سران اروپا با شرکت فرانسوا میتران (François Mitterrand) از فرانسه، هلموت کُهل (Helmut Kohl) و هورست کوهلر (Horst Köhler) از آلمان، در روز اول ماه نوامبر سال 1993 میلادی که در شهر ماستریخت (Maastricht) در کشور هلند تشکیل گردید، پایه ریزی شد.

در سال 2002 میلادی، وحدت پولی اتحادیه اروپا نیز به اجرا گذاشته شد و پول واحد "یورو" (Euro) به جای

ارزهای ملی کشورهای، در دوازده کشور اروپایی به گردش درآمد. مناسبات و مقررات پولی "یورو" در اروپا، تحت نظر "بانک مرکزی اروپا" قرار گرفت.

علاوه بر کشورهای اروپای غربی، بسیاری از کشورهای اروپای شرقی که قبلاً در بلوک شرق قرار داشتند نیز، به اتحادیه اروپا پیوستند.

از سال 2007 تا سال 2009 میلادی، اصلاحاتی در معاهده 1993 میلادی، در اجلاس سران اروپا در شهر "لیسبون" (Lisbon) در کشور پرتغال صورت پذیرفت و معاهده ای که به عنوان "پیمان لیسبون" (Treaty of Lisbon) نامیده می شود، توسط اعضای اتحادیه اروپا، مورد توافق قرار گرفت.

اتحادیه اروپا در سال 2024 میلاد، حدود پانصد میلیون نفر از جمعیت جهان را در بر می گرفت و تولید

ناخالص داخلی آن (GDP) در مجموع، بیش از بیست و شش تریلیون دلار بر آورد شد.

مهمترین ارکان اتحادیه اروپا عبارتند از:

- شورای اروپایی در بروکسل
- شورای اتحادیه اروپا (شورای وزیران) در بروکسل
- بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت
- پارلمان اروپا. محل تشکیل گردهمایی ها در استراسبورگ و بروکسل.
- کمیسیون اروپا، در لوکزامبورگ و بروکسل
- دیوان محاسبات اروپا، در لوکزامبورگ.
- دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، در لوکزامبورگ.

تا سال 2024 میلادی، بیست و هفت کشور یادشده در

زیر، به عضویت اتحادیه اروپا درآمدند:

فرانسه، هلند، آلمان، لوکزامبورگ، ایتالیا، یونان،
کرواسی، اسپانیا، چک، اتریش، بلژیک، بلغارستان،
سوئد، دانمارک، فنلاند، پرتغال، اسلوونی، لیتوانی،
ایرلند، قبرس، مجارستان، لهستان، مالت، رومانی،
لتونی، اسلواکی و استونی.

آمریکای شمالی

تا اینجا، مباحث مربوط به قاره اروپا را به عنوان بخش مهمی از جهان غرب، از نظر گرامی شما گذراندیم. اینک به بحث پیرامون قاره آمریکای شمالی، به عنوان بخش مهم دیگری از مغرب زمین، می پردازیم.

ایالات متحده آمریکا و کانادا در این قاره، دو کشوری هستند که از نظر اصطلاحی، به "جهان غرب"، تعلق دارند.

جزیره بزرگ "گرینلند" نیز، در شمال شرق آن ناحیه قرار دارد. گرینلند، چنانکه قبلاً توضیح داده شد، به عنوان اقلیمی شناخته می شود که در قلمرو حکومت سلطنتی دانمارک است.

ایالات متحده آمریکا

کشور ایالات متحده آمریکا که از سال 1776 میلادی به عنوان کشوری مستقل پدیدار گشته بود، در جنگهای جهانی اول و دوم شرکت کرد.

پس از گسترش نبرد زیر دریایی های آلمان و حمله به کشتیهای تجاری در جریان جنگ جهانی اول از سال 1915 میلادی، برخی از کشتی های تجاری و مسافربری توسط ناوهای جنگی و زیردریایی های آلمان مورد حمله قرار گرفتند.

پس از هشدارهای آمریکا به آلمان و بی اعتنائی سران آلمان، سرانجام ایالات متحده آمریکا در ششم ماه آوریل سال 1917 میلادی، به جبهه متفقین پیوست و به آلمان و متحدانش، اعلام جنگ کرد.

ورود آمریکا به جنگ جهانی اول، نقش مهمی در شکست دادن جبهه متحدین داشت. زیرا این کشور برای یکسره کردن کار جنگ، در حدود دو میلیون نیروی نظامی تازه نفس را به اروپا اعزام کرد. از اینرو، نیروهای نظامی متفقین به پیشروی خود ادامه دادند و تا آخر سپتامبر 1918 میلادی، خطوط دفاعی جبهه نیروهای آلمانی و متحدین را به طور کامل در هم شکستند.

در جنگ جهانی دوم نیز، ایالات متحده آمریکا نقش مؤثری در پیروزی متفقین بر جبهه محور داشت. دلیل ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم این بود که ژاپن به عنوان یکی از اعضای اصلی جبهه "محور"، در روز هفتم دسامبر 1941 میلادی، به پایگاه نیروی دریایی آمریکا در بندر "پیرل" (Pearl) در منطقه هاوایی (Hawaii) حمله کرد.

دولت آمریکا به ریاست فرانکلین روزولت (Franklin Roosevelt) در تاریخ هشتم دسامبر، به ژاپن اعلام جنگ داد. دولت آلمان که هم پیمان ژاپن در جبهه محور بود، به آمریکا اعلان جنگ کرد. بنا بر این، پای آمریکا به دو جبهه جنگ جهانی دوم باز شد. از یکسو با کمکهای مالی و تسلیحاتی به دولت های جبهه متفقین در اروپا، از روز یازدهم مارس 1941 میلادی به یاری آنان شتافت، و از سوی دیگر، وارد جنگ مستقیم با ژاپن در شرق آسیا گردید.

آمریکا در جبهه شرق، با حمله به قوای امپراتوری ژاپن، به مبارزه بر ضد یکی از ارکان اصلی جبهه محور پرداخت.

نیروی دریایی آمریکا از ماه مه 1942 میلادی، عملیات نظامی خود را بر ضد قوای امپراتوری ژاپن در دریای کورال (Coral) [به معنای دریای مرجان] که در شمال

شرق استرالیا قرار دارد، گسترش داد و به کشتی های جنگی ژاپن حمله کرد. نیروهای آمریکا از اوت 1942 میلادی، نبرد خود را در منطقه "جزایر سلیمان" (Solomon Islands) واقع در اقیانوس آرام، توسعه دادند و ضربات سنگینی بر ارتش امپراتوری ژاپن وارد ساختند و سرانجام، با بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی، امپراتوری ژاپن را به تسلیم وادار کردند.

در جبهه غرب نیز، انبوهی از سربازان ایالات متحده آمریکا در کنار نیروهای متفقین در قالب پنج لشکر مجهز، به فرماندهی ژنرال آمریکایی "دوایت آیزنهاور" (Dwight Eisenhower)، در تاریخ ششم ژوئن 1944 میلادی، از منطقه نورماندی (Normandie) در شمال غرب فرانسه به نیروهای آلمانی هجوم بردند و آنان را شکست دادند.

از اینرو، پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، ایالات متحده آمریکا، به عنوان یکی از دو ابرقدرت بزرگ جهان در برابر اتحاد جماهیر شوروی ظاهر گردید.

از این دوران تا سال 1991 میلادی، ایالت متحده آمریکا، پرچمدار جنگ سرد بر ضدّ اتحاد جماهیر شوروی بود و نقش بارزی در حوادث آن دوران داشت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945 میلادی، بازسازی ایالات متحده آمریکا آغاز گردید. در اینجا به مهمترین تحولاتی که از آن زمان تا کنون به وقوع پیوسته است، با مراعات زمانبندی، اشاره می‌کنیم.

همزمان با استقلال مستعمرات کشورهای غربی در سراسر جهان پس از پایان جنگ جهانی دوم، کشور فیلیپین نیز که از سال 1898 میلادی تحت استعمار ایالات متحده آمریکا قرار داشت، در سال 1946

میلادی اعلان استقلال کرد و از سلطه آمریکا خارج گردید.

آمریکا در سال 1947 میلادی، با تصویب طرح "مارشال"، به ارسال کمک های مالی به کشورهای اروپای غربی پرداخت تا بتوانند در برابر پیشروی اتحاد جماهیر شوروی در قاره اروپا مقابله کنند. این امر، به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی ایالات متحده در قاره اروپا انجامید.

همچنین در سال 1947 میلادی، سازمان اطلاعاتی و امنیتی "سی آی ای" تحت عنوان "آژانس مرکزی اطلاعات" (CIA) به منظور گردآوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات و معلومات امنیتی حساس در سطح جهان و اجرای عملیات سری در راستای اهداف دولت آمریکا، تشکیل گردید.

در سال 1949 میلادی، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) در شهر واشینگتن پایه گذاری شد. این امر نیز، آمریکا را به عنوان محور اصلی بزرگترین پیمان دفاع جمعی دنیا، مطرح ساخت. مقرر فرماندهی فعلی این سازمان در حال حاضر در شهر بروکسل قرار دارد و تعداد کشورهای عضو در این پیمان، در سال 2024 میلادی، به 32 کشور رسیده و بودجه سالانه این سازمان نیز در این دوران، بیش از یک تریلیون و دویست میلیارد دلار، برآورد شده است.

در سال 1950 میلادی، جنگ کره با حمله نیروهای کره شمالی به کره جنوبی و تصرف شهر "سئول"، آغاز شد. ایالات متحده آمریکا به منظور پشتیبان از حامیان خود در کره جنوبی، نیروهای نظامی خود را به فرماندهی ژنرال داگلاس مک آرتور به یاری کره جنوبی فرستاد و شهر "سئول" را آزاد کرد و شهر

"پیونگیانگ" را در ماه اکتبر همان سال، به تصرّف خود درآورد و سربازان کره شمالی را تا مرزهای چین، به عقب نشینی وادار ساخت. (مباحث این نبرد را در بخش "جنگ سرد"، توضیح دادیم).

همچنین در سال 1950 میلادی، جنگ ویتنام آغاز شد و با دخالت ایالات متحده آمریکا، ابعاد گسترده ای یافت. کشتارهای وحشیانه اهالی ویتنام توسط ارتش آمریکا، موجب گسترش اعتراضات گسترده مردم و برگزاری تظاهرات عظیم در داخل و خارج ایالات متحده آمریکا شد و سرانجام، ریچارد نیکسون (Richard Nixon)، رئیس جمهور وقت آمریکا، با خروج نیروهای نظامی آمریکا از ویتنام در سال 1973 میلادی، موافقت کرد. (توضیحات بیشتر در باره این زمینه، در بخش "جنگ سرد" بیان شد).

کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (AIPAC) نیز، در دهه 1960 میلادی با سردمداری ایزایا لئو کِنِن (Isaiah Leo Kenen)، به منظور جلب حمایت مسئولان ایالات متحده نسبت به اسرائیل، تشکیل گردید.

"سازمان صهیونیسم آمریکا" (ZOA) به عنوان نخستین سازمان صهیونیستی رسمی در ایالات متحده آمریکا، در سال 1897 میلادی به وجود آمده بود.

"شورای صهیونیسم آمریکا" (AZC) نیز، در سال 1949 میلادی تاسیس گردید.

ایزایا لئو کِنِن در سال 1951 میلادی، کمیته روابط عمومی صهیونیستی آمریکا (AZCPA) را تشکیل داد. وی در ابتدا، این کمیته را به عنوان بخش لابی گری برای شورای صهیونیسم آمریکا (AZC) به وجود آورد. اما در سال 1954 میلادی، آن دو از هم جدا شدند.

بنا بر این، کمیته روابط عمومی صهیونیستی آمریکا (AZCPA)، تغییر نام داد و از سال 1959 میلادی، به عنوان کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (AIPAC) نامیده شد. بنیانگذار این سازمان ایزایا لئو کِنِن ، تا سال 1974 میلادی، رهبری آن را بر عهده داشت.

اولین بمب هیدروژنی ایالات متحده آمریکا، در همین سال 1952 میلادی، مورد آزمایش قرار گرفت.

یادآور می شود که نخستین بمب اتمی آمریکا پیش از این تاریخ، ساخته شده بود. رئیس جمهور آمریکا "فرانکلین روزولت" که دستور ساختن بمب اتمی را صادر کرده بود، پیش از تکمیل مراحل ساخت آن، در روز دوازدهم آوریل 1945 میلادی، درگذشت و "هری ترومن" (Harry Truman) به عنوان رئیس جمهور بعدی انتخاب شد.

جمعی از متخصصان به سرپرستی رابرت اوپنهایمر (Robert Oppenheimer) توانستند بمب اتمی را بسازند و در روز شانزدهم ژوئیه در سال 1945 میلادی در منطقه نیومکزیکو در ایالات متحده آمریکا، مورد آزمایش قرار دهند.

بنا بر این، تکمیل ساخت بمب اتم در آمریکا و به کار بردن آن در جنگ جهانی دوم، در زمان "هری ترومن" انجام گردید.

در سال 1952 میلادی، دوایت آیزنهاور (Dwight Eisenhower) پس از هری ترومن، به مقام ریاست جمهور آمریکا رسید.

در سال 1953 میلادی، دولت آمریکا به ریاست آیزنهاور در کنار دولت انگلستان، در جریان کودتای 28 مرداد که برای سرکوبی دولت "محمد مصدق" در ایران و افزایش قدرت محمد رضا شاه پهلوی و حفظ منافع

نفی بریتانیا انجام گردید، از این کودتا با عنوان طرح (TP-AJAX) حمایت کرد. یادآور می شود که دولت آمریکا در سال 2013 میلادی به صورت رسمی، نقش خود را در برنامه ریزی و اجرای کودتای مذکو، مورد اذعان قرار داد.

نخستین زیردریایی هسته ای آمریکا به نام " (USS Nautilus (SSN-571" در سال 1954 میلادی با هزینه بالغ بر 55 میلیون دلار، تکمیل گردید و به کار گرفته شد. ساخت این زیردریایی، قدرت نیروی دریایی آمریکا را افزایش داد و موجب تحریک قدرت های دیگر مانند اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان برای ساخت چنین زیردریایی هایی شد.

در سال 1955 میلادی، نهضت حقوق مدنی به رهبری مارتین لوتر کینگ (Martin Luther King) در آمریکا گسترش یافت. این جنبش، به منظور رفع تبعیض

نژادی میان سفید پوست ها و سیاه پوست های آمریکا صورت پذیرفت و با مبارزه پیگیر مردم با ابزارهای مقاومت مدنی، در سال 1968 میلادی به پیروزی رسید و موجب تصویب قانون مدنی گردید.

یاد آور می شود که مارتین لوتر کینگ که از رهبران برجسته این نهضت بود، در روز چهارم آوریل همان سال (1968 میلادی) ترور شد.

مالکم ایکس (Malcolm X) نیز، که یکی از رهبران مسلمان و مدافع حقوق مدنی بود و بر ضد تبعیض نژادی مبارزه می کرد، در سال 1965 میلادی، به قتل رسید.

سازمان فضایی و هوانوردی آمریکا (NASA) در سال 1958 میلادی بنیانگذاری گردید و نخستین ماهواره آمریکا در 31 ژانویه همان سال، به فضا پرتاب شد.

فضانورد آمریکایی به نام آلن شپرد (Alan Shepard) در روز پنجم ماه مه سال 1961 میلادی با فضاییمای "مرکوری - رد استون" (Mercury-Redstone) به فضا پرواز کرد و پس از قرار گرفتن در مدار زمین، دوباره به سوی زمین بازگشت.

یادآور می شود که قبل از این رویداد، اتحاد جماهیر شوروی موفق شده بود تا نخستین فضانورد خود را به نام یوری گاگارین (Yuri Gagarin) در روز دوازدهم آوریل همان سال 1961 میلادی، به فضا بفرستد.

جان اف. کندی که پس از آیزنهاور در سال 1961 میلادی به ریاست جمهوری رسیده بود، در روز 22 نوامبر سال 1963 میلادی، ترور شد و لیندون جانسون (Lyndon B. Johnson) به مقام ریاست جمهوری رسید.

پس از لیندون جانسون، ریچارد نیکسون (Richard Nixon) در سال 1969 میلادی به عنوان رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد.

فضاپیمای آپولو 11 (Apollo 11) در روز شانزدهم ژوئیه سال 1969 میلادی با سرنشینان خود (نیل آرمسترانگ، باز آلدین و مایکل کالینز) به سوی کره ماه پرتاب شد و در روز بیستم ژوئیه، نخستین انسان ها، بر روی کره ماه، قدم نهادند. فضا نوردان یادشده در تاریخ بیست و چهارم ژوئیه به زمین بازگشتند.

در سال 1973 میلادی، نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا از ویتنام خارج شدند. چنانکه در فصل مربوط به "جنگ سرد" بیان شد، نبرد ویتنام از سال 1955 تا 1975 میلادی ادامه داشت. قوای ایالات متحده آمریکا به منظور پشتیبانی از نیروهای طرفدار غرب در ویتنام، به آن کشور اعزام شدند. اما چریک های سازمان

آزادی بخش "ویت کنگ" که برای رهایی سرزمین خود از سلطه آمریکا می جنگیدند، توانستند خسارات زیادی را به ارتش ایالات متحده آمریکا وارد سازند و مقاومت شایسته ای را از خود بروز دهند. از سوی دیگر، کشتارهای وحشیانه اهالی ویتنام توسط ارتش آمریکا، احساسات مخالفان جنگ در ایالات متحده آمریکا و جهان را برانگیخت و باعث برگزاری تظاهرات عظیم خیابانی برای پایان بخشیدن به آن جنگ خونین شد.

از اینرو، ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا، دستور خروج نیروهای نظامی آمریکا از ویتنام را در سال 1973 میلادی، صادر کرد.

خروج آمریکایی ها از ویتنام، موجب پیشروی نیروهای دولت ویتنام شمالی در بخش ویتنام جنوبی گردید، و در سال 1975 میلادی، شهر بزرگ سایگون که پایتخت ویتنام جنوبی بود، سقوط کرد و بدین سان، جنگ

ویتنام در روز 30 آوریل 1975 میلادی پایان یافت.
(توضیحات بیشتر، در فصل مربوط به "جنگ سرد"
بیان شد).

اولین ایستگاه فضایی آمریکا به نام اسکای لب
(Skylab) در چهاردهم ماه مه سال 1973 میلادی، به
فضا پرتاب شد و در مدار زمین قرار گرفت.

رسیدگی به رسوایی "واترگیت" در ایالات متحده
آمریکا، در سال 1994 میلادی اتفاق افتاد و موجب
استعفای ریچارد نیکسون از ریاست جمهوری شد.

پس از نیکسون، جerald فورد (Gerald Ford) به مقام
ریاست جمهوری رسید و بعد از وی، جیمی کارتر
(Jimmy Carter) از سال 1977 میلادی، زمام امور
دولت آمریکا را به دست گرفت.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال 1979 میلادی (1357 هجری خورشیدی)، در دوران ریاست جمهوری وی، صورت پذیرفت.

در سال 1981 میلادی، رونالد ریگان (Ronald Reagan) به ریاست جمهوری آمریکا نائل شد. وی در دیدارهای خود با میخائیل گورباچف رهبر اتحاد جماهیر شوروی، نقش مهمی در پایان دادن به جنگ سرد میان آن کشور و ایالات متحده آمریکا ایفا کرد.

وی در جریان جنگ هشت ساله میان ایران و عراق، از رژیم صدام حسین حمایت کرد و سقوط هواپیمای مسافربری ایران با شناسه "IR655" بر فراز خلیج فارس با شلیک دو موشک از ناو یواس اس وینسنس متعلق به نیروی دریایی آمریکا، در زمان ریاست جمهوری او به وقوع پیوست. دویست و نود مسافر این

هوایما شامل شصت و شش کودک خردسال، جان خود را از دست دادند.

پس از ریگان، جورج بوش اول در سال 1989 میلادی به ریاست جمهوری رسید. استقلال جزایر مارشال در اقیانوس آرام از ایالات متحده آمریکا در سال 1990 میلادی، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی، و حمله ارتش آمریکا به کشور عراق برای آزادسازی کویت تحت عنوان عملیات طوفان صحرا (Desert Storm) در سال 1991 میلادی؛ در دوران ریاست جمهوری وی به وقوع پیوستند.

در سال 1993 میلادی، بیل کلینتون (Bill Clinton) به عنوان رئیس جمهوری آمریکا انتخاب شد.

حمله کشورهای عضو "ناتو" به یوگسلاوی و بمباران آن کشور در سال 1999 میلادی، در زمان وی تحقق یافت.

پس از وی، جرج دبلیو. بوش (George W. Bush) در سال 2001 میلادی، به ریاست جمهوری رسید.

ماجرای یازدهم سپتامبر سال 2001 میلادی و حمله به برج های مرکز تجارت جهانی در نیویورک، حمله ارتش آمریکا به افغانستان در همان سال، و حمله آمریکا به عراق در سال 2003 میلادی؛ در زمان ریاست جمهوری وی به وقوع پیوستند.

از سال 2009 تا سال 2017 میلادی، باراک اوباما (Barack Obama) ریاست جمهوری آمریکا را بر عهده داشت.

حمله سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) با شرکت آمریکا به کشور لیبی در سال 2011 میلادی، در زمان وی، صورت پذیرفت.

پس از اوباما، دونالد ترامپ (Donald Trump) از سال 2017 تا پایان 2020 میلادی، و بعد از وی، جو بایدن (Joe Biden) از سال 2021 تا پایان 2024 میلادی، در منصب ریاست جمهوری آن کشور بودند.

نوع حکومت ایالات متحده آمریکا، جمهوری فدرال است. این کشور در حال حاضر، شامل 48 ایالت در سرزمین مرکزی خود، و دو ایالت جدا از سرزمین اصلی (ایالت آلاسکا و ایالت هاوایی)، و پنج قلمرو مسکونی خودمختار در مناطق دیگر جهان به شرح ذیل است:

- جزایر ویرجین آمریکا در دریای کارائیب.
- مجمع الجزایر پورتوریکو در شمال شرقی کارائیب.
- ساموآی آمریکا در اقیانوس آرام.
- جزیره گوآم در اقیانوس آرام.
- جزایر ماریانای شمالی در اقیانوس آرام.

علاوه بر این، تعداد دیگری از قلمروهای کوچک دیگری برای آن کشور وجود دارند که عمدتاً غیر مسکونی هستند.

کانادا

کانادا، به عنوان دومین کشور وسیع جهان بعد از روسیه، در عصر حاضر شامل ده استان و سه قلمرو است و جمعیت آن (بر اساس آمارگیری سال 2024 میلادی) بیش از چهل و یک میلیون نفر برآورد شده است. نظام حکومت این کشور، فدرال پارلمانی و سلطنت مشروطه است.

دولت کانادا به ریاست ویلیام لیون مکنزی کینگ (William Lyon Mackenzie King)، پس از حمله ارتش آلمان به فرماندهی آدولف هیتلر در روز اول سپتامبر سال 1939 میلادی، به بندر "دانزیگ"

(Danzig) در شمال کشور لهستان؛ همگام با دولتهای دیگر در جبهه متفقین، به کشور آلمان اعلان جنگ داد. بدین سان، کشور کانادا در سال 1939 میلادی به جنگ جهانی دوم وارد شد.

نیروهای کانادایی در کنار قوای ایالات متحده آمریکا در سال 1943 میلادی در جنگ با امپراتوری ژاپن در اقیانوس آرام، مشارکت داشت.

سربازان کانادا در نبرد آزادسازی فرانسه و حمله به ارتش آلمان نازی در سال 1944 میلادی نیز، در کنار نیروهای متفقین، حضور داشتند.

این کشور در طول جنگ جهانی دوم، در حدود چهل و پنج هزار کشته داد. جمعیت کانادا در آن دوران، در حدود یازده میلیون و پانصد هزار نفر بود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، این کشور در سال 1949 میلادی، به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) پیوست.

در رفراندوم سال 1949 میلادی، ساکنان منطقه نیوفاندلند (Newfoundland) که در قلمرو دولت انگلستان بود، موافقت خود را با پیوستن به کشور کانادا، اعلام کردند.

استان کِبِک (Québec) که شهر بزرگ مونترآل و شهر تاریخی کِبِک در آن قرار دارد، قبل از دهه 1960 میلادی، تحت سیطره کلیسای کاتولیک قرار داشت و با ساز و کارهای مذهبی مسیحی اداره می شد. با روی کار آمدن حزب لیبرال در کِبِک به رهبری ژان لساز (Jean Lesage) در سال 1960 میلادی، قدرت سیاسی و مدیریت امور استان یادشده، از کلیسا گرفته شد و سازمان های مدنی در آن ناحیه گسترش یافتند. این تغییر نظام مدیریتی در استان کِبِک، به عنوان انقلاب آرام (Quiet Revolution) نامیده شده است.

پس از این رویداد، گروه های جدایی طلب تحت عنوان ملی گرایی فرانسوی، استقلال استان کبک را از کشور کانادا خواستار شدند.

یادآور می شود که سرزمین کبک، نخستین بار در سال 1543 میلادی توسط فرانسوی ها تصرف شد. اما انگلیسی ها در نبردهای معروف به جنگ های هفت ساله که از سال 1756 تا سال 1763 میلادی ادامه داشت، آن ناحیه را از دست فرانسوی ها درآوردند.

از اینرو، گرایش های ملی گرایانه فرانسوی، به عنوان آتش زیر خاکستر، در منطقه کبک، رو به افزایش نهاد. در این راستا، دو حزب یادشده در زیر، با گرایش های ملی گرایی فرانسوی، تاسیس گردیدند.

- پارتی کبکوا (Parti Québécois) در سال 1968 میلادی.

• بلوک کبکوآ (Bloc Québécois) در سال 1991 میلادی.

گرچه تا کنون، دو رفراندوم برای استقلال آن استان در سال های 1980 و 1995 میلادی برگزار گردیده، ولی در هیچیک از آن ها، رأی لازم برای جدایی استان کبک از کشور کانادا، به دست نیامده است. در نظرخواهی سال 1980 میلادی، 59.56 درصد از مردم آن سامان، به استقلال کبک، رأی منفی دادند. و در رفراندوم سال 1995 میلادی نیز، 50.58 درصد از مردم، رأی مخالف خود را به صندوق ها ریختند.

این امر نشان می دهد که گرایش استقلال طلبانه و ملی گرایانه فرانسوی در آن استان، در حد نسبتاً زیاد وجود دارد.

تا دهه 1960 میلادی، عمده مهاجران به کانادا را اروپائیان تشکیل می دادند، اما از دهه 1979 میلادی،

راه مهاجرت به کانادا برای مهاجران از قاره آسیا و آمریکای جنوبی هموار گردید.

در سال 1968 میلادی، پیرترودو (Pierre Trudeau) از حزب لیبرال، به عنوان نخست وزیر کانادا برگزیده شد. وی تلاش کرد تا زمینه را برای وحدت بیشتر مردم و قانونمند کردن کشور کانادا فراهم سازد. مهمترین اقدام های او در این زمینه، بدین شرح است:

- تصویب منشور حقوق و آزادی‌ها.
- تامین حق قانگذاری پارلمان کانادا و لغو حق قانگذاری پارلمان بریتانیا برای مردم کانادا.
- رسمیت دادن به هر دو زبان انگلیسی و فرانسوی در دولت کانادا.
- برقرار ساختن نظام چند فرهنگی در کانادا.
- تصویب قانون اساسی کانادا در سال 1982 میلادی.

برایان مالرونی (Brian Mulroney) از حزب محافظه کار در سال 1982 میلادی، به عنوان نخست وزیر کانادا انتخاب شد. در دوران زمامداری وی، معاهده تجاری کانادا و آمریکا (CUSFTA) در سال 1988 میلادی به تصویب رسید و از اول ژانویه 1989 به مورد اجرا گذاشته شد.

موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) میان کانادا، ایالات متحده آمریکا و مکزیک نیز، از اول ژانویه سال 1994 میلادی، به مورد اجرا گذاشته شد و جانشین معاهده تجاری (CUSFTA) گردید.

در سال 1990 میلادی، درگیری میان سرخ پوستان از قبیله "موهاوک" از یکسو، و پلیس و ارتش کانادا از سوی دیگر، بر سر زمین های مجاور منطقه "اوکا" در استان کبک، به وقوع پیوست. یک نفر از افراد پلیس در جریان این درگیر کشته شد و تعدادی هم مجروح

شدند. برخی از راه‌های مواصلاتی در منطقه کبک برای مدتی مسدود گردیدند. سرانجام با مذاکره سران قبیله مذکور با مسئولان در دولت کانادا، این مناقشه پایان یافت.

در سال 1990 میلادی، دولت کانادا در جنگ بر ضد عراق، در ائتلافی به رهبری ایالات متحده آمریکا شرکت کرد.

در انتخابات سال 1993 میلادی، ژان کرتین (Jean Chrétien) از حزب لیبرال، نخست وزیر کانادا شد. وی تا سال 2003 میلادی، در این مقام باقی ماند.

دولت کانادا در دوران زمامداری ژان کرتین، در جنگ بر ضد یوگسلاوی و بمباران آن کشور در سال 1999 میلادی، در کنار ائتلاف کشورهای "ناتو"، مشارکت داشت.

دولت کانادا همچنین در سال 2001 میلادی، در جنگ بر ضدّ رژیم طالبان در افغانستان، در کنار نیروهای ناتو، شرکت داشت.

در انتخابات سال 2006 میلادی، استیون هارپر (Stephen Joseph Harper) از حزب محافظه کار به عنوان نخست وزیر کانادا برگزیده شد.

در سال 2008 میلادی، دولت کانادا، به صورت رسمی، از مردمان بومی (سرخ پوستان) آن کشور که در طول تاریخ گذشته مورد ستم قرار گرفته بودند، عذرخواهی کرد.

در سال 2015 میلادی، جاستین ترودو (Justin Trudeau) از حزب لیبرال، به عنوان نخست وزیر کانادا برگزیده شد.

همچنین، در سال 2015 میلادی، کمیسیون حقیقت یاب که از سال 2008 میلادی برای بررسی رنجهای بومیان (سرخ پوستان) کانادا تحقیق می کرد، در گزارش رسمی خود اعلام کرد که برخی از مسئولان و مبلغان مسیحیت در دوران استعمار، دست به کشتار دسته جمعی بومیان زده اند. کشف گورهای دسته جمعی کودکان در کنار مدارس کاتولیک، نشان دهنده کشتن کودکان بومی کانادا توسط دست اندرکاران کلیسای کاتولیک بود.

بسیاری از بومیان کانادا با انتشار این گزارش مستند، دست به تظاهرات زدند و نسل کشی کودکان را محکوم کردند و در برخی موارد، مجسمه ملکه انگلستان را سرنگون ساختند.

از اینرو، جاستین ترودو (نخست وزیر) از پاپ فرانسیس (Pope Francis) خواست تا از بومیان کانادا

به خاطر ظلمی که پیش قراولان تبلیغ مسیحیت کاتولیک در دوران استعمار کانادا توسط بریتانیا و فرانسه مرتکب شده بودند، عذرخواهی کند.

پاپ فرانسیس در ماه ژوئیه سال 2022 میلادی به کانادا سفر کرد و رسماً از سوء استفاده کلیسای کاتولیک از کودکان بومی کانادا و کشتار بی رحمانه آنان، عذرخواهی و اظهار شرمندگی کرد.

در عصر حاضر، کشور کانادا از اعضاء گروه هفت (G7) و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) است.

احزاب سیاسی ثبت شده کانادا در سطح ملی در حال حاضر عبارتند از:

- حزب لیبرال (Liberal)
- حزب محافظه کار (Conservative)

- حزب دموکراتیک جدید (New Democratic)
- حزب بلوک کبکوا (Bloc Québécois)
- حزب سبز (Green Party)

علاوه بر احزاب در سطح ملی، احزاب دیگری در سطح استانی نیز، وجود دارند.

استان های ده گانه کانادا عبارتند از:

اُنتاریو (Ontario)، کِیک (Quebec)، بریتیش کلمبیا (British Columbia)، آلبرتا (Alberta)، منیتوبا (Manitoba)، نیوبرانزویک (New Brunswick)، نووا اسکوشیا (Nova Scotia)، نیوفاندلند و لابرادور (Newfoundland and Labrador)، سسکچوان (Saskatchewan)، و جزیره پرنس ادوارد آیلند (Prince Edward Island).

قلمروهای سه گانه کانادا عبارتند از:

نوناووت (Nunavut)، یوکان (Yukon) و قلمروهای شمال غربی (Northwest Territories).

جمعیت مسلمانان این کشور بر اساس آمار رسمی سال 2021 میلادی، بیش از یک میلیون و هفتصد و هفتاد و پنج هزار نفر برآورد شده است. بیشترین جمعیت مسلمانان به ترتیب، در استان های یادشده در زیر، زندگی می کنند:

- استان انتاریو: 942,990 نفر

- استان کِیک: 421,710 نفر

- استان آلبرتا: 202,535 نفر

- استان برتیش کلمبیا: 125,915 نفر

سایر مسلمانان کانادا در مناطق دیگر این کشور زندگی می کنند.

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
3	پیشگفتار
6	دوران جنگ سرد
8	دکتورین ترومن
10	طرح مارشال
10	شورای همکاری اقتصادی
11	محاصره برلین
14	استراتژی "مهار"
15	سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)
16	پیمان ورشو
18	قانون امنیت متقابل

19	جنگ کره
22	تشکیل سازمان "سیتو"
24	تاسیس سازمان "سنتو"
25	دیوار برلین
28	بحران کوبا
31	جنگ ویتنام
37	سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی
45	سقوط اتحاد جماهیر شوروی
50	اروپای شرقی
51	یوگسلاوی
58	لهستان
62	چک-اسلواکی

66	مجارستان
69	آلمان شرقی
73	رومانی
78	آلبانی
80	بلغارستان
83	اوکراین
84	بلاروس
86	استونی – لیتوانی - لتونی
88	مولداوی
90	اروپای غربی
93	انگلستان
99	جمهوری فدرال آلمان

105	فرانسه
111	ایتالیا
116	اتریش
117	شبه جزیره ایبریا
120	هلند - بلژیک - لوکزامبورگ
124	سوئیس
127	اسکاندیناوی
132	اتحادیه اروپا
133	سازمان همکاری اقتصادی
133	سازمان همکاری و توسعه اقتصادی
134	جامعه اقتصادی اروپا
135	جامعه اروپا

135	تشکیل اتّحادیه اروپا
140	آمریکای شمالی
141	ایالات متحده آمریکا
162	کانادا

